



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های متفرقه

کتاب ششم



فهرست مطالب

- سوال ۱: شخص جوانی موسوم به دکتر قنبری، در تهران جلسات و مریدانی دارد و می‌گوید حضرت فاطمه (ع) امام نیست که الگو باشد؟ ۳
- سوال ۲: منظور اصلی امام خامنه‌ای از «بصیرت» که اینهمه بر آن تأکید دارند چیست و چگونه به دست می‌آید؟ ۴
- سوال ۳: خداوند به پیامبرش فرمود: بگو علم غیب نمی‌دانم. پس چطور امامان (ع) درباره‌ی آینده سخن‌های فراوانی دارند؟ ۵
- سوال ۴: مگر شیطان از آتش نیست، پس چگونه به آتش جهنم سوخته و به آن عذاب می‌شود؟ ۷
- سوال ۵: استاد ما می‌گوید: انسان اشرف مخلوقات نیست! پاسخ چیست؟ ۹
- سوال ۶: گناهان یا رفتارهای ناشایست انسان، چگونه و چه تأثیری بر طبیعت می‌تواند داشته باشد؟ ۱۰
- سوال ۷: چگونه حضرت علی (ع) در نماز متوجه درآوردن تیر از پایشان نمی‌شوند، اما متوجه فقیر شده و انگشتر به زکات می‌دهند؟ ۱۲
- سوال ۸: خداوند در سوره احزاب ۵۶ فرمود بر پیامبر صلوات فرستید، پس چرا ما به او و خاندانش صلوات می‌فرستیم؟ لطفاً پاسخ متقن عقلی و قرآنی دهید. ۱۳
- سوال ۹: نقش، جایگاه و مبدأ آدابی چون حلقه‌ی ذکر و رقص سماع در سیر و سلوک و عرفان اسلامی چیست؟ ۱۵
- سوال ۱۰: چرا ما شیعیان اینقدر برای ظهور حضرت مهدی (عج) انتظار می‌کشیم، مگر او چه می‌خواهد بکند که ما نمی‌توانیم؟ ۱۷
- سوال ۱۱: اگر امام‌صادق (ع) علم داشتند، چرا برق را اختراع نکردند؟ (سؤالی که در دانشگاه مطرح شد) ۱۹
- سوال ۱۲: حرم‌ها باید زیبا باشند، اما آیا این هزینه‌های کلان که می‌توان با آن شهری را آباد کرد گزاف و اسراف نیست؟ ۲۱
- سوال ۱۳: چرا همه روحانیون [به ویژه در دفاع از ولایت] به روش اهل بیت (ع) و یک‌سان عمل نمی‌کنند. مگر همه‌ی امامان در امر سیاست و حکومت حضور نداشتند و به همین دلیل به شهادت نرسیده‌اند؟ ۲۲
- سوال ۱۴: اگر شهادت سعادت است، چرا در رثای امام حسین علیه‌السلام گریه می‌کنیم؟ ۲۳
- سوال ۱۵: مگر لعن کردن بد نیست، پس چرا در زیارت عاشورا این همه لعن وجود دارد؟ ۲۴
- سوال ۱۶: آیا اگر امام زمان (عج) بیاید قرآنی دیگری می‌آورد؟ یا اگر حضرت علی (ع) خلیفه می‌شد قرآن دیگری داشتیم؟ ۲۶
- سوال ۱۷: آن چه اهل سنت از شیعه فهمند مباحث علمی و عقلی نیست، بلکه سجده کردن بر امام رضا (ع) و آن هم پشت به قبله است. آیا این شرک نیست؟ چرا علما چیزی نمی‌گویند؟ ۲۷
- سوال ۱۸: به واسطه‌ی کدام خطا یا ترک اولی پیامبری از نسل حضرت یوسف (ع) بیرون رفت؟ ۲۹

- سوال ۱۹: آیا معراج پیامبر (ص) با همین جسم عنصری ایشان بوده؟ اگر چنین است چگونه ممکن است این جسم از آسمان ها و ... عبور کنند؟ ۳۰
- سوال ۲۰: چگونه می توان علم لدنی امام معصوم (ع) را اثبات نمود؟..... ۳۱
- سوال ۲۱: اگر امام رضا (ع) می دانستند که اگر این انگور را بخورند شهید می شوند [ایضاً سایر ائمه ع]، پس چرا خوردند؟ به این شبهه پاسخ کاملی دهید، چون بسیار مطرح می کنند تا علم امام زانفی کنند. ۳۳
- سوال ۲۲: چرا خدا آدم را اینگونه خلق کرد که بعد هم بهشت و جهنمی بیافریند. ۳۵
- سوال ۲۳: نحوه بهره مندی ما از امام زمان (عج) در دوران غیبت ایشان چگونه است؟ ۳۷
- سوال ۲۴: دو واژه رشد و هدایت در قرآن به چه معنایی است، انواع هدایت و نقش عقل در این میان چیست؟ ۳۹
- سوال ۲۵: از کجا بفهمیم که حضرت مهدی (عج) تا کنون ظهور ننموده اند و ظهور ایشان چگونه اثبات می شود؟ ۴۱
- سوال ۲۶: چرا از معجزات انبیا که خداوند در قرآن به آنها اشاره نموده هیچ اثری باقی نمانده است؟..... ۴۲
- سوال ۲۷: موضوع مزدهی پایان صفر به حضرت رسول اکرم (ص) و دق الباب مساجد چه سندی دارد و چرا؟ ۴۳
- سوال ۲۸: چرا قبور ائمه را زیارت می کنیم؟ آیا سوره التکاثر و پیامبر اکرم (ص) از آن نهی نمودند؟ ۴۶
- سوال ۲۹: اگر خداوند روزرسان است، پس چرا روزانه این همه آدم از گرسنگی می میرند؟! ۴۷
- سوال ۳۰: چرا میزان استفاده از لوازم آرایشی در کشور ما بسیار بالاست؟ ۴۹

سوال ۱: شخص جوانی موسوم به دکتر قنبری، در تهران جلسات و مریدانی دارد و می‌گوید حضرت فاطمه (ع) امام نیست که الگو باشد؟ (تهران) (۳ مهر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

شخص وی را نمی‌شناسیم و موضوع بحث ما نیست، بلکه اولاً شنوندگان باید با عقل و بصیرت با هر گفته و ادعایی برخورد کنند و ثانیاً دستگاه‌های مربوطه باید پیگیری کنند. چون وقتی کسی که حتی مبتدی‌ترین اطلاعاتی راجع به اسلام ندارد، جلسه تشکیل می‌دهد، عده‌ای را به دور خود جمع کرده و اندیشه‌های غلط و شیطانی را القاء می‌کند، اگر به جایی وابسته نباشد، اسیر هوای نفس بوده و برای چپاول به میدان آمده و چه بسا حتی این نام را جعل کرده باشد تا تحریف‌هایش به نام جناب «دکتر قنبری» که از دانشمندان مؤمن است شایع گردیده و موجه جلوه داده شود.

بدیهی است که انسان در هر نوع اندیشیدن و رفتاری الگو دارد و کسی که الگویش معصومین (ع) و از جمله حضرت فاطمه‌الزهراء (علیها السلام) نباشد، نه تنها از اسلام بویی نبرده، بلکه طبعاً الگویش مخالفین و معاندین با اسلام و مسلمین خواهد بود و چون به نام اسلام وارد میدان شده و حرف می‌زند، از منافقین می‌باشد. بدیهی است که «معصوم» الگو است، خواه پیامبر باشد یا امام و یا حضرات مریم (ع) یا فاطمه (ع).

سخن راجع به مقام، فضیلت‌ها، عصمت و الگو بودن آن حضرت (ع)، مستلزم نوشتن کتاب‌های قطور طی قرون و به تناسب رشد شناخت‌ها توسط علمای صدیق می‌باشد که از تضاعت علمی و فرصت یک پاسخ خارج است، لذا در این مختصر فقط به چند نکته اشاره می‌گردد:

الف - رسول خدا (ص) به حضرت علی (علیه السلام) فرمود: سلام بر تو ای پدر دو ریحانه! به زودی دو رکن تو از میان می‌روند و خدا خود کمبود مرا برای تو جبران می‌نماید. بعد از رحلت ایشان امام علی (ع) فرمودند: این یکی از دو رکن بود و بعد از شهادت حضرت فاطمه (ع) فرمودند: این رکن دیگر بود. (ذخایرالعبقی، ص ۵۶، چاپ مصر)

دقت شود که رکنیت حضرت فاطمه‌ی زهراء (علیها السلام) به مثابه‌ی رکنیت پیامبراکرم (ص) برای ایشان بود و هر معنایی که از رکنیت پیامبراکرم (ص) برای امام علی (ع) تصور شود، راجع به رکن دوم نیز همان تصور و تصدیق می‌گردد.

ب - رسول اعظم (ص) در فرمایشات متعددی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، فرمان اقتدا به اهل بیتش را می‌دهد و در نهایت نیز می‌فرماید: من می‌روم و کتاب و عترت را باقی می‌گذارم و نه تنها حضرت فاطمه (ع) را از میان عترت خود جدا ننموده، بلکه مکرر تأکید می‌نماید که او دختر من، عترت من، اهل بیت من و پاره‌ی تن من است، رضایت خدا در رضایت من و رضایت اوست و هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد خدا را آزرده است. پس ایشان در مقام مقتدایی با سایر اهل بیت (ع) هیچ فرقی ندارند، بلکه به جهاتی افضل نیز هستند. چنان چه ایشان بارها تأکید نمودند که دخترم فاطمه (ع)، تنها کفو علی (ع) است و کفو یعنی همانند و هم‌تا.

ج - امام باقر (علیه السلام) فرمودند: اطاعت ایشان بر تمامی آفریدگان خداوند از جنّ و انس، پرندگان و حیوانات وحشی و پیامبران و فرشتگان واجب بود. (طبری، دلائل الامامة، ص ۲۸)

د - یکی از جهات افضلیت حضرت فاطمه‌الزهراء (علیها السلام) این است که ایشان نه تنها الگوی بشریت، بلکه حجت خدا بر ائمه‌ی اطهار (ع) نیز بوده و هستند. چنان چه ائمه‌ی ما فرموده‌اند: «نحن حجة الله على الخلق و فاطمة حجة علينا» یعنی: ما (امامان معصوم) حجت خداوند بر مردمان هستیم و فاطمه، حجت (خداوند) بر ماست. (عوامل العلوم، ج ۱۱، ص ۵)

ه - حضرت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، که خود قطب عالم هستی، عصاره‌ی انبیاء و اوصیای الهی، منجی عالم بشریت و عدالت‌گستر جهان و محقق‌کننده‌ی اهداف الهی در خلقت کون و مکان هستند می‌فرمایند: «و فی ابنة رسول الله لی اُسوة حسنة» یعنی: همانا در دختر رسول خدا برای من، الگویی شایسته است. حال در جایی که امام زمان (عج) می‌فرماید که فاطمه‌ی زهراء (ع) الگوی حسنه‌ی من است، اگر کسی بگوید «چون ایشان امام نیست، پس الگو نیست»، نه تنها سخنی جاهلانه گفته است که بیانگر عدم آگاهی او از بدیهات اولیه‌ی دین و عقل است، بلکه نشان از غرض و مرض هدفدار وی نیز دارد که مخاطبین باید هوشیارانه و بصیرانه برخورد کنند.

سوال ۲: منظور اصلی امام خامنه‌ای از «بصیرت» که اینهمه بر آن تأکید دارند چیست و چگونه به دست می‌آید؟ (۸ مهر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آن قدر هم ساده نیست که بتوان در چند خط پاسخ داد. در این مورد بسیار کار شده و بسیار نیز باید کار شود. اما به صورت خلاصه به نکات ذیل اشاره می‌گردد:

الف - «بصیر» از نام‌های خداوند متعال است که در قرآن کریم مکرر ذکر شده است [إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ - وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ و...]. چنانچه علیم، حکیم، عادل، رؤوف و رحیم نیز از نام‌های اوست و خداوند متعال توان، استعداد و امکان بروز و تجلی اسماء یا نشانه‌های خود را به انسان عطا نموده است. پس انسان نیز باید «بصیر» باشد و اگر بصیر نشود از چشم و گوش و قلب (عقل و فطرت) برای ژرف‌نگری و فهم حقایق استفاده نکرد، مانند حیوان و بلکه بدتر از آن می‌شود. چون حیوان هم این اعضا را دارد، اما بصیرت ندارد و فهم نمی‌کند.

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (الأعراف، ۱۷۹)

ترجمه: بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده‌ایم دلها دارند که با آن فهم نمی‌کنند چشم‌ها دارند که با آن نمی‌بینند گوش‌ها دارند که با آن نمی‌شنوند ایشان چون چارپایانند بلکه آنان گمراه‌ترین ایشان غفلت‌زدگان هستند.

ب - امام خامنه‌ای خود در تفسیر و تشریح مقوله‌ی «بصیرت»، آن را به دو سطح تقسیم می‌کنند:

ب/۱: سطح اصولی و لایه‌ی زیرین بصیرت: که آن «جهان‌بینی توحیدی» و نگاه توحیدی به طبیعت است که سبب می‌شود نه تنها انسان از ماده‌گرایی دور شود، بلکه حقایق عالم هستی را آن‌گونه که هست ببیند. این نگرش سبب می‌گردد که هدفمندی انسان نیز از «دنیاگرایی» به «خداگرایی» تبدیل و اصلاح گردد و هیچ حقیقت و واقعیتی را [با بی‌بصیرتی]، خود به خودی، بی‌جهت، بی‌حکمت، بی‌نتیجه، پوچ و ... ننگرد. لذا خداشناسی و تقویت معرف، ایمان و یقین لایه‌ی اصلی بصیرت است و بدیهی است که مستلزم مطالعه از یک سو و کارکردن با خود در اطاعت و بندگی خدا و دوری از معصیت از سوی دیگر است.

ب/۲: اما اصل و یا لایه‌ی بعدی، توجه به حوادث و مسائل پیرامون است. شخص ایشان می‌فرماید: «انسان در حوادثی که پیرامون او می‌گذرد و در حوادثی که پیش روی اوست و به او ارتباط پیدا می‌کند، تدبیر کند؛ سعی کند از حوادث به شکل عامیانه و سطحی عبور نکند؛ به تعبیر امیرالمؤمنین، اعتبار کند: «رحم الله امرء تفکر فاعتبر»؛ (۱) فکر کند و بر اساس این فکر، اعتبار کند».

بدیهی است کسی که با تفکر و تدبیر و تعمق به حوادث پیرامون خود [از مسائل شخصی گرفته تا اجتماعی و جهانی] بنگرد، دیگر دچار جوها و یا تابع شایعات و یا منفعل و قربانی توطئه‌ها نمی‌شود. و البته رعایت تقوا در جمیع جهاتش، بزرگ‌ترین عامل برخورداری از چنین بصیرتی است. چنان چه خداوند متعال می‌فرماید که اگر تقوا داشته باشید، به شما «فرقان» می‌دهم. یعنی فرق حق و باطل را می‌فهمید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (الأنفال، ۲۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از خدا بترسید خداوند قوه‌ی تشخیص حق از باطل روزیتان می‌کند، و گناهانتان را محو می‌سازد و خدا دارای فضلی بزرگ است.

در مسائل اجتماعی و سیاسی نیز دقت شود که کار «امام» روشن کردن راه، رصد کردن دشمن، معرفی آن و راه‌کارهای مقابله با توطئه‌های دشمن و خنثی کردن آن از یک سو و راه‌کارهای رشد و تعالی از سوی دیگر است. پس، از شرایط ایمان و تقوا، پیروی از «امام» می‌باشد. لذا همگان باید سعی کنند که به بیانات، رهنمودها و تذکرات ایشان با دقت توجه کنند.

در خاتمه توصیه می‌شود که عزیزان حتماً متن بیانات ایشان در تشریح بصیرت را با دقت و مکرر مطالعه نمایند:

[بیانات در دیدار دانشجویان و جوانان استان قم - \(۱۳۸۹/۸/۴\)](#)

سوال ۳: خداوند به پیامبرش فرمود: بگو علم غیب نمی‌دانم. پس چطور امامان (ع) درباره‌ی آینده سخن‌های فراوانی دارند؟ (۲۷ مهر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیه‌ی مبارکه به شرح ذیل است:

«قُلْ لَا أَفُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَفُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن آتَيْعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ فَلَا تَتَفَكَّرُونَ» (الأنعام، ۵۰)

ترجمه: بگو من نمی‌گویم خزینه‌های خداوند نزد من است، و نیز نمی‌گویم علم غیب دارم، و نمی‌گویم فرشته‌ای هستم، من دنبال نمی‌کنم مگر همان چیزی را که به سویم وحی می‌شود، بگو آیا کور و بینا یکسان است؟ پس چرا تفکر نمی‌کنید؟

نه فقط امامان^(ع)، بلکه شخص پیامبر اکرم^(ص) نیز بسیار از آینده سخن گفته و خبر داده‌اند. لذا طرح این سؤال به گونه‌ای که بخواهند به صورت غیرمستقیم ائمه را در صراط دیگری نشان دهند، خطاست. بلکه باید پرسید با توجه به آیه‌ی فوق، چطور همه‌ی معصومین^(ع) و از جمله پیامبر اکرم^(ص) که خودش مخاطب این آیه بود، از آینده خبر می‌داد؟ برای روشن شدن مبحث به نکات ذیل توجه فرمایید:

الف - غیب به هر چیزی گفته می‌شود که از نظر شخص یا اشخاصی پنهان باشد. نه این که چیزی به نام «غیب» وجود دارد. لذا خیلی از مباحث یا چیزها در نظر برخی غیب و در نظر برخی دیگر مشهود است. پس وقتی انسان به چیزی اشراف عینی یا علمی پیدا کرد، آن دیگر برای او غیب نیست، بلکه مشهود است. چنان چه ما وقتی علم و معرفت یافتیم، شهادت می‌دهیم به یکتایی خداوند و حقانیت پیامبر اکرم^(ص) [أشهد ان لا إله الا الله] و وجود قیامت و بهشت و جهنم.

ب - وقتی خداوند کریم در قرآن می‌فرماید که خداوند به غیبت و شهود شما و هر چه در آسمان‌ها و زمین است آگاه می‌باشد، یعنی برای او غیبی وجود ندارد و همه چیز مخلوق او و در محضر او و در ید قدرت اوست. نه این که برای خدا چیزی به نام غیب وجود دارد که خدا از آن آگاه است. بلکه او به آنچه از نظر ما غایب یا مشهود است، علم دارد، و نه تنها ظاهر هر چیزی، بلکه به باطن و ذات هر چیزی و حتی تفکراتی که در سر داشته و یا نیاتی که در سینه داریم علم دارد (چون خودش خلق کرده است و همه چیز تجلی علم اوست).

«إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (فاطر، ۳۸)

ترجمه: بی‌گمان خدا دانای نهانی [های] آسمان و زمین است، بی‌گمان او بدانچه در سینه‌ها هست، داناست.

ج - پس اگر دستور آمد که «بگو علم غیب نمی‌دانم»، منظور آن چیزی است که از نظر پیامبر اکرم^(ص) در غیب است نه آن چیزی که از نظر ما در غیب است. مثل این که به ایشان می‌گفتند: اگر راست می‌گویی برای ما آیه نازل کن، یا زندگی و رفاه ما را توسعه بده و یا خبر از آینده‌ی ما بده و ...، ایشان هم طبق حکم خدا می‌فرمودند: من علم غیب ندارم. یعنی آنچه که شما می‌خواهید، منوط به اراده‌ی الهی است و من به اراده‌ی الهی اشراف علمی ندارم و نمی‌توانم از طرف خودم آیه نازل کنم، یا زندگی شما را فراخ کنم و یا از آینده‌ی شما خبر دهم و پس این علم غیب برمی‌گردد به علم و اطلاع از اراده‌ی خداوند متعال، نه آن چیزهایی که بنده و شما [ما] از آن بی‌اطلاع هستیم، اما آنها با خبرند.

د - بدیهی است که نه پیامبر اکرم^(ص) و نه ائمه‌ی اطهار^(ع) و نه بالتبع هیچ کس دیگری علم غیب ندارد، اما این دلیل نمی‌شود که خداوند متعال بر اساس حکمتش «غیبی» را برای آنان مشهود ننماید. و آنان نیز با انتقال آن علم الهی، غیب و غیوب را برای ما مشهود ننمایند. چنانچه می‌فرماید: کسی چیزی نمی‌داند مگر این خداوند بخواهد، یا پس از دادن اخباری راجع به حضرت موسی^(ع) می‌فرماید تو که آنجا نبودی این حوادث را

از نزدیک مشاهده کنی، پس ما این علم را به تو دادیم، و یا می‌فرماید کسی از روح چیزی نمی‌داند مگر عده‌ی قلیلی که خداوند این علم را به آنها داده باشد و

خداوند متعال خود در قرآن کریم بسیار از غیب خبر داده است. نه تنها بحث از آخرت خبر از غیب است، بلکه حتی راجع به مسائل دنیوی، مثل جنگ ایران و رم قدیم یا «ابتر و نسل بریده بودن» یا ناموفق بودن دشمنان در آینده خبر داده است. راجع به ظهور و حکومت الهی در سرتاسر جهان خبر داده است و ...، پس وقتی خبر آمد و علم منتقل شد، غیب مبدل به شهود می‌گردد. چه از طرف خداوند حکیم برای آنان و چه به واسطه‌ی آنان برای ما و دیگران. لذا اساساً خداوند کریم از جمله صفات مؤمن را ایمان به غیبت برشمرده است «الذین یؤمنون بالغیب». یعنی نگاه او فقط به چیزی نیست که با چشم سر دیده می‌شود و یا با حواس پنج‌گانه‌ی مادی محسوس می‌گردد، بلکه به باطن و بواطن نیز اشراف و یا دست کم علم و اطلاع پیدا می‌کند. و بدیهی است که تا کسی علم الیقین نیابد، ایمانی نمی‌آورد. پس با علم، غیب برایش مشهود می‌گردد.

ه - با توجه به نکات فوق متوجه می‌شویم که غیب الزاماً فقط خبر از آینده نیست و آینده نیز برای همگان در غیب علمی نیست. یعنی نه تنها در آیات قرآن کریم اخبار بسیاری راجع به آینده وجود دارد، و پیامبر اکرم (ص) و ائمه‌ی اطهار (ع) به خاطر علمی که خداوند به آنها عطا فرموده و اشرافی که با ولایت خود بر عالم خلقت دارند، بسیار از آینده سخن گفته‌اند، بلکه گاهی افراد عادی نیز با اشراف علمی از آینده خبر می‌دهند. مثلاً پزشک می‌گوید: این بیمار دو روز بیشتر زنده نمی‌ماند. یا سازمان هواشناسی سرعت و مسیر گردباد را از پیش تعیین و بیان می‌کند و از باریدن باران در روزها یا هفته‌های آینده سخن به میان می‌آید و یا از گرم شدن زمین در قرن آتی. آیا اینان خبر از غیب بدان معنایی که مفروض ما هست می‌دهند؟ خیر. بلکه به آنچه از نظر ما در غیب است اشراف علمی یافته و خبر می‌دهند. البته اخبار افراد عادی همیشه اگر و شاید دارد، چرا که علم آنها به جمیع جهات احاطه ندارد، اما خبر وحی و یا سخن معصومین (ع) به خاطر اشراف علمی جامع، دیگر اما و اگر ندارد.

سوال ۴: مگر شیطان از آتش نیست، پس چگونه به آتش جهنم سوخته و به آن عذاب می‌شود؟

(۳۰ مهر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

لازم است سنخیت مخلوقی که معذب واقع می‌گردد [مثل انسان یا ابلیس که از گروه جنیان است و سایر شیاطین] از یک سو و سنخیت «عذاب جهنم» از سوی دیگر، اگر چه به صورت مختصر مورد تأمل و دقت بیشتر قرار گیرد.

الف - از آتش خلق شدن ابلیس و سایر جنیان، بدین معنا نیست که آنها عین آتش هستند. بلکه جسمشان از آتش خلق شده است. چنان چه از خاک خلق شدن انسان بدین معنا نیست که جسم انسان عین خاک باشد. بلکه چنان چه شاهدیم آدمی [به غیر از حضرت آدم^(ع)]، از نطفه خلق شده است و بدن او از گوشت و خون و استخوان است. اما خلقت نطفه نیز به خون برمی‌گردد و خون از مواد غذایی تأمین می‌شود و مواد غذایی نیز از خاک به دست می‌آید. لذا خداوند کریم در یک آیه می‌فرماید همه را «نه فقط حضرت آدم^(ع) را» از خاک آفریدم و در آیه‌ی دیگری می‌فرماید که از نطفه آفریدم.

حال سؤال اینجاست که آیا برخورد هیچ شیء هم سنخ دیگری که از خاک باشد (مانند سنگ، آجر، بتن، چوپ و ...) با انسان، موجب بروز درد یا هر گونه عذاب دیگری در او نمی‌شود؟ یعنی اگر سنگی به سر یا پای انسان برخورد درد ندارد؟ اگر میکروبی [که آن هم از خاک است] وارد بدن شود، موجب عفونت و آزار و اذیت نمی‌شود؟ و ... پس شیطان هم همین‌طور است و خلق شدن شیطان و سایر جنیان از آتش، بدین معنا نیست که آنها عین آتش هستند و نیز سبب آن نمی‌گردد که هیچ نوع آتش یا آنچه از آتش است به آنها اثر نگذارد.

ب - اما نه انسان و نه جن و نه هیچ موجود دیگری، فقط جسم تنها نیست، بلکه اصل او روح است و جسم فقط ابزار اوست. نه روح انسان از خاک آفریده شده و نه روح جن از آتش. و باید دقت نمود که اصل «لذت و الم» متوجه روح است. در همین دنیا نیز آن «من» که سخن می‌گوید روح است به وسیله‌ی زبان، آن «من» که می‌شنود روح است به وسیله‌ی گوش ... و آن «من» که رشد منفی یا مثبت می‌کند روح است به وسیله‌ی بدن. لذا اگرچه بدن نیز سلسله اعصاب و حس‌هایی دارد و آرامش یا تشنج دارد که موجب احساس راحتی یا اذیت و درد می‌شود، اما اصل «لذت و الم» به روح برمی‌گردد. معاد نیز هم جسمانی است و هم روحانی و لذت و الم آن نیز متوجه هر دو وجه می‌باشد و اصل روح است.

ج - در مورد عذاب جهنم نیز باید دانست که اولاً آتش یکی از عذاب‌های جهنم است و در بند الف توضیح داده شد که هم سنخی مانع از تأثیر آن نیست. و ثانیاً این آتش جسم و روح را می‌سوزاند و ثالثاً سنخ این آتش، اگرچه هیبت یا شکلی مانند آتش دنیا داشته باشد، اما هم سنخ با آتش دنیوی نیست. چنانچه نعمات بهشتی نیز اگرچه هم شکل باشند، اما هم سنخ نیستند.

در همین دنیا نیز تفاوت شدت و ضعف وجود، صفات و آثار بسیاری از چیزهایی که اشتراک لفظی و حتی گاه ماهوی دارند را در بسیاری از گونه‌هایی که ظاهر یا هیبتی هم سنخ دارند تجربه می‌کنیم. به عنوان مثال: نور یا حرارت شمعی که از موم ساخته شده، نور و حرارت کبریتی که از باروت است، نور و حرارت روغن حیوانی، نور و حرارت نفت و سپس گاز، نور و حرارت برق، نور و حرارت رعد و برق و ...، اگر دقت کنیم متوجه می‌شویم که در همین عالم ماده نیز هر چه ماده «لطیف‌تر» باشد و از جرم و کثافات کمتری برخوردار باشد، آثارش شدیدتر می‌گردد. عالم آخرت نیز عالم «لطیف» است و به طور کلی از جرم و کثافات و خصوصیات عالم مادی به دور است. چنان چه بدن انسان در بهشت، بهترین غذاها و میوه‌ها را می‌خورد، اما، هضم، جذب و دفع ماده را ندارد و یا شیر و میوه‌اش خراب و پوسیده و گندیده نمی‌شود و بدن انسان نیز پیر نمی‌شود. و یا در جهنم می‌سوزد، اما نمی‌میرد. پس اگر بیان شد رود یا شراب بهشتی و یا آتش جهنم، نباید گمان کنیم که الزاماً عین همین رود، نوشیدنی یا آتش دنیوی است. و حال آن که خاک و آتشی که بدن انسان و جن از آنها خلق شده است، همین خاک و آتش مادی است.

د - همان گونه در همین بدن مادی، گاهی عفونتی پیدا می‌شود که اگرچه از سنخ همین بدن است، اما موجب آزار و اذیت و گاه مرگ می‌شود، آتش جهنم نیز از درون شخص منحرف [اعم از انس و جن] بلند می‌شود و شعله‌ور می‌گردد و جسم و جانش را می‌سوزاند:

«وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (الجن، ۱۵)

ترجمه: و اما منحرفین برای دوزخ هیزم خواهند بود.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...» (التحریم، ۶)

ترجمه: هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و اهل خود را از آتشی که آتش‌گیرانه‌اش مردم و سنگ است حفظ کنید ...

ه - هر سوزاننده‌ای که جسم و جانی را بسوزاند، تعبیر به آتش می‌شود، در حالی که ظاهر همه‌ی آنها الزاماً از سنخ آتش نیست. و یا ممکن است از آتش باشد، اما خود آتش نباشد. مثل حرارت خورشید که از آتش خورشید است، اما عین آتش نیست و درختان را سوزانده و خشک می‌کند و گاه سبب آتش گرفتن آنها نیز می‌گردد.

آتش‌های سوزاننده‌ی دیگری هم هستند، مثل: آتش حسرت، آتش غبن و پشیمانی، آتش حسادت، آتش فراق و دوری و ...، که همه از عذاب‌های جهنم می‌باشند و جسم و جان را و حتی قلب را می‌سوزاند.

لذا در قرآن کریم در مورد آتش نیز تعابیر متفاوتی به کار رفته است. مثل «نار» و «حطمة»، و در مورد حطمه می‌فرماید: آن آتشی است که خدا آن را برافروخته است و قلب را می‌سوزاند و از آن مانند ستونی از آتش گداخته شعله‌ور می‌گردد و بر کل جسم و جان احاطه پیدا کرده و آن را می‌سوزاند:

«كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ * وَ مَا أَذْرَكَ مَا الْحُطَمَةُ * نَارُ اللَّهِ الْمَوْقِدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ * إِنَّهَا عَلَيْهِم مُّؤَصَّدَةٌ * فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ» (الهمزة، ۴ تا ۹)

ترجمه: نه، چنین نیست به طور حتم در حطمه‌اش می‌افکنند * و تو چه می‌دانی که حطمه چیست؟ * آتش فروزان و خردکننده خداست * آتشی که نه تنها ظاهر جسم را می‌سوزاند بلکه بر باطن و جان انسان نیز نزدیک می‌شود * آتشی که دریش به روی آنان بسته می‌شود * در ستون‌های بلند و کشیده شده.

پس خلق شدن جسم جنیان از آتش، موجب مصون بودن آنها از عذاب‌های جهنم و حتی آتش جهنم نمی‌گردد.

سوال ۵: استاد ما می‌گوید: انسان اشرف مخلوقات نیست! پاسخ چیست؟ (۴ آبان ۱۳۹۰)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

ایشان نظر خودشان را بیان نموده‌اند و البته نظری که با عقل و علم نیز انطباق ندارد. بدیهی است که اول باید معنای «انسان» و سپس «اشرف» را خوب درک کرد. اغلب اوقات تفاوت مفاهیم یک واژه بین افراد متفاوت، سبب بروز اختلاف نظر آنان نیز می‌شود.

بدیهی است در بیان خداوند متعال [قرآن کریم] که انسان را اشرف می‌خواند، هر جنبه‌ی راست قامتی که روی دو پا راه می‌رود، تکلم می‌نماید و شکل آدم است، انسان نیست. چنانچه خالق متعال بسیاری از انسان‌نماها را «کالانعام بلهم اضل»، یعنی حیوان و بلکه پست‌تر می‌خواند. چرا که آنان از مرحله‌ی جمادی به نباتی و از آن به حیوانی گذر کرده‌اند، اما در همین مرحله متوقف شده و به مرحله‌ی انسانی گام ننهاده‌اند. بدیهی است که چنین موجوداتی، نه تنها اشرف نیستند، بلکه مقام وجودی آنها حتی از حیوان نیز پست‌تر و پایین‌تر است.

انسان به لحاظ جسمی، موجودی است مانند سایر حیوانات و چه بسا ضعیف‌تر از بسیاری از انواع آنها. اما به لحاظ روحی استعدادها و قابلیت‌هایی برای «شدن» دارد که هیچ مخلوقی از آن برخوردار نمی‌باشد یا دست کم به این حدّ دارا نمی‌باشد. مانند «عقل»، «منطق» و «اختیار».

حال اگر کسی این استعدادها و قوه‌های خود را به فعلیت نرساند، انسان نمی‌شود. مثل این است که بگوییم: انسان بالقوه عالم و دانشمند است. یعنی می‌تواند بشود. اما اگر کسی به دنبال تحصیل علم و دانش نرود، بدیهی است که به او عالم یا دانشمند نمی‌گویند. چنانچه انسان بالقوه استعداد کریم، رئوف و عادل بودن را داراست، چنانچه از امکان و استعداد بخیل، خشن و ظالم بودن نیز برخوردار است، حال هر کدام از این استعدادها را به فعلیت برساند، همان می‌شود.

پس اگر انسان با عقل و اراده، راه کمال را طی نماید، به مدارجی می‌رسد که به او «انسان کامل» می‌گویند و این موجود اشرف مخلوقات است. چرا که هیچ کدام نمی‌توانند به این مقام برسند.

مرحوم علامه جعفری^(ه) تعریف کردند که در جلسه‌ای با حضور فلاسفه‌ی خارجی در مورد «ارزش انسان» صحبت شد. هر کدام تعاریف خود را دادند. نوبت به ایشان رسید. در یک جمله گفتند: «ارزش انسان به ارزش چیزی است که آن را دوست دارد». همه‌ی حضار بلند شده و دقایقی برای او کف زدند. او که به جایگاه برگشته بود، دوباره بلند شد و فرمود: البته این سخن من نیست، سخن اسلام است. سخن قرآن است. سخن اهل عصمت^(ع) است. (مضمون)

دقت شود که انسان به دنبال محبوب می‌رود، خواه محبوبش «الله» باشد و یا «دنیا و مظاهر» آن و به همان نسبت تعریف می‌شود و ارزشمند می‌گردد. چنانچه حضرت امیرالمؤمنین^(علیه‌السلام) در آن سخن‌های گوهربار با کمیل می‌فرماید: «هلاکند جمع کنندگان مال، در حالی که ظاهراً زنده هستند - علما باقی هستند، تا وقتی روزگار باقی است». و بعد تشریح می‌کنند که «مال» فانی است و «علم» باقی. پس طبعاً هر کس فانی را هدف قرار دهد، خودش نیز فانی می‌شود و هر کس باقی را هدف قرار دهد، خودش نیز باقی می‌شود.

اشرف نیز به تناسب هدف معنا پیدا می‌کند. اشرف نسبت به چی یا کی؟ شریف‌ترین نزد کی؟ نزد بنده، نزد شما، نزد دیگران، نزد طواغیت، نزد نظریه پردازان، نزد سایر مردم، یا نزد خدا؟! بدیهی است که نزد خداوند متعال شریف‌ترین مخلوقات، نزدیک‌ترین آنها هستند و نزدیک‌ترین یعنی برخوردار از بالاترین مراتب وجودی. یعنی کامل‌ترین‌ها. لذا چون «انسان کامل» از نظر مراتب وجودی بالاتر است، اشرف نیز هست.

سوال ۶: گناهان یا رفتارهای ناشایست انسان، چگونه و چه تأثیری بر طبیعت می‌تواند داشته باشد؟

(املش) (ه آبان ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

شاید درک این ارتباط و تأثیر در گذشته دشوارتر بود و بیشتر از راه استدلال‌های عقلی به اثبات می‌رسید، اما امروزه علم تجربی نیز به اثبات رسانده است که عالم طبیعت یک پارچه است و هیچ خلأی در آن وجود ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. لذا تمامی اجزای این عالم به هم پیوسته هستند و بالتبع هر فعل و انفعال در بقیه اجزا تأثیر می‌گذارد. امروزه دانشمندان اثبات نموده‌اند که اگر مگسی در پکن بال زند، در آتمسفر لندن تأثیر می‌گذارد و اگر انسان دستش را از راست به چپ حرکت دهد، تأثیر آن تا کهکشان‌ها نیز گسترش دارد. و البته رابطه‌ی عالم ماده با ماوراء نیز چنین است، اگر چه ماده‌گراها نخواهند پذیرند. چنان چه اندیشه، یک تعقل، یک اراده، یک احساس و ... که هیچ کدام مادی نیستند، در عالم ماده فعلیت می‌یابد و تأثیر می‌گذارد.

اما در مورد «گناه» باید دقت داشته باشیم که اساساً «گناه» یعنی خارج شدن از مسیر، یعنی ناهنجاری و یعنی انجام فعلی که انطباق با نظام هستی ندارد. خداوند حکیم عالم را بر اساس علم و حکمت خلق نموده و بر همین اساس چه باید کردها و چه نباید کردها را نیز تبیین نموده است و هر فعلی خارج از این چارچوب گناه نامیده می‌شود. لذا ابتدا دقت داشته باشیم که «گناه» الزاماً ترک نماز، شرب خمر، زنا، قمار، ربا ... و این چند مسئله که بیشتر در اذهان رایج است نمی‌باشد، بلکه هر انحرافی گناه است.

به عنوان مثال: «جهل» گناه است و «تجاهل»، یعنی خود را به نادانی زدن، گناهی بس بزرگ‌تر است. حال اگر انسان بر اثر جهل یا تجاهل به شکل بی‌رویه‌ای درختان جنگل را قطع کرد، یا آب را بی‌رویه مصرف کرد و هدر داد، یا بی‌ضابطه اقدام به شهرسازی و آپارتمان‌سازی نمود، یا روی گسل‌های زلزله شهر بنا کرد، یا برای استخراج سنگ، بی‌محاسبه کوه‌ها را منفجر کرد و ... از آثار گناهش در طبیعت این خواهد بود که آتمسفر را به هم می‌زند، تصفیه‌ی هوا را نابود می‌کند، سبب آلودگی می‌گردد، اسباب خشک‌سالی را فراهم می‌کند، لایه‌ی اوزون را سوراخ می‌کند، حرارت زمین را بالا می‌برد، یخ‌های قطبی را آب می‌کند ... و البته همین اختلال‌هایی که در طبیعت به وجود آورده، بازتاب و تأثیر متقابلی در رفتارهای بعدی انسان‌ها دارد، مثلاً مهاجرت پیش می‌آید، قحطی و بی‌آبی پدید می‌آید، سوماتالی‌ها به وجود می‌آید، افرادی بیمار و کشته می‌شوند، خانواده‌هایی متلاشی می‌گردند، فساد می‌شود و ... همین طور این ناهنجاری‌ها تأثیر در طبیعت می‌گذارد و طبیعت نیز تأثیر متقابل در رفتارهای آدمی می‌گذارد.

همین‌طور «ظلم» از بدترین گناه‌هایی است که از انسان صادر می‌گردد. خواه ظلم به انسان باشد، یا ظلم به طبیعت. [لذا در اسلام جهت چگونگی رفتار با طبیعت، از خاک گرفته تا گیاه و حیوان نیز قوانین الهی وجود دارد]. تأثیر «ظلم» در طبیعت را امروزه به خوبی شاهدیم. به عنوان یک مثال مشهود برای همه: به غیر از بمب‌های اتمی، آیا می‌دانیم که سالانه چقدر انفجار برای کشتار انسان‌ها صورت می‌پذیرد؟ چقدر مواد شیمیایی، رادیوآکتیو پخش می‌شود و چه تشعشعات یا تخریب‌هایی به صورت مستقیم و غیرمستقیم در طبیعت رخ می‌دهد و این تخریب‌ها چه آثار سوئی در همین طبیعت به جای می‌گذارند؟ و این آثار سوء در طبیعت، زمینه را برای پدید آمدن حوادث طبیعی مساعد می‌کند، شرایط را برای تولد انسان‌های ناقص یا بیمار فراهم می‌کند و همین پدیده‌ها متقابلاً تأثیر در رفتارهای انسان می‌گذارد.

حال پس از مسائل کلی، کمی به جزئیات توجه کنیم. مثلاً «زنا» یا ارتباطات ناهنجار جنسی چه تأثیری در طبیعت دارد؟ در حدیث نبوی چنین آمده است که خداوند متعال به تناسب گناهان جدید، بلاهای جدید می‌فرستد. حال به عنوان مصداق نمونه‌ای ذکر کنیم: شاید ۲۰۰ سال پیش روابط جنسی بی‌ضابطه و غیرمنطبق با نظام هستی به این گستردگی نبود. خوب بیماری ایدز و انواع بیماری‌های روحی و روانی هم نبود. در حدیث قید شده است: «در جامعه‌ای که زنا زیاد شود، مرگ جوانان نیز زیاد می‌شود». دقت فرمایید که در اینجا بحث از بهشت و جهنم نیست. هم «زنا» یک رابطه‌ی طبیعی (مادی) بین دو شخص است و هم «مرگ» به لحاظی یک حادثه‌ی طبیعی (مادی) است و حدیث از ارتباط، تأثیر و تأثر مستقیم این دو می‌فرماید و امروزه مستندات و شواهد نشان می‌دهد که دقیقاً همین‌طور است. مضافاً بر این که چرا باید طبیعت را

فقط خاک و گیاه و حیوان و جو در نظر بگیریم. مگر انسان خود یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین عناصر این طبیعت نیست؟ بدیهی است وقتی شرابخواری زیاد شود، یا خوردن گوشت حرام یا لقمه‌ی حرام زیاد شود، بیماری‌هایی مانند آلزایمر یا پارکینسون هم زیاد می‌شود. به راستی چرا مبتلایان به این گونه بیماری‌ها در کشورهای اروپایی که ظاهراً مرفه‌تر هستند، به مراتب بیشتر از کشورهای اسلامی است که شاید در برخی از مناطق آن حتی قحطی و مرگ و میر ناشی از گرسنگی و تشنگی هم وجود دارد و اغلب به لحاظ علمی عقب مانده‌تر هستند؟ آیا یکی از علت‌ها تغذیه‌ی غلط نیست؟ خودشان اذعان دارند که گوشت خوک و شراب و آجودان از علل اصلی شیوع این گونه بیماری‌ها می‌باشد.

اگر همین معنا و تأثیر و تأثر رفتارهای آدمی با طبیعت را تعمیم دهیم، تعجب نمی‌کنیم اگر گفته شود، گناه قحطی می‌آورد، دعا باران می‌آورد، صله‌ی ارحام عمر را طولانی می‌کند، صدقه دفع بلا می‌نماید و

امروزه دانشمندان ثابت کرده‌اند [و برای همگان قابل تجربه است] که اگر به آب درون یک لیوان یا ظرف سخنان خوبی خوانده شود و برای انجماد در محفظه‌ی برودتی قرار گیرد، به وضوح قابل مشاهده است که مولوکول‌های آن به شکل منظم و ردیف شده منجمد می‌گردد و اگر حرف‌های درشت و زشت بگویند، به صورت نامنظم کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. ثابت شده که سخنان خوب، نوای خوش و ... در رشد گیاهان مؤثر است. پس بی‌تردید گناه یا صواب در طبیعت اثر مستقیم دارد.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۷: چگونه حضرت علی (ع) در نماز متوجه درآوردن تیر از پایشان نمی‌شوند، اما متوجه فقیر شده و انگشتر به زکات می‌دهند؟ (۲۵ آبان ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

پیش از این، پاسخ مبسوطی برای این شبهه درج شده است، که لازم است حتماً مورد مطالعه قرار گیرد (۱). و در این فرصت به نکات ذیل اشاره می‌گردد:

الف - هیچ ضرورتی ندارد که حالات معصومین^(ع) در نماز یا هر عبادت دیگری همیشه یکسان باشد. البته این بدان معنا نیست که در یک جا توجه و اخلاصشان نسبت به باریتعالی کمتر است و در یک جا بیشتر، بلکه به چگونگی و مرتبه‌ی حالات عرفانی «جذب و محو» مربوط است. استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری^(ه) در این خصوص می‌فرمایند: «از دیدگاه عارفان وقتی حالت انجذاب کامل شد، در آن حالت، برگشت است؛ یعنی شخص در عین حال که با خدا هست با ماوراء هم هست، این همانند خلع بدن می‌باشد، بعضی در همه احوال در حال خلع بدنند و بعضی لحظاتی خلع بدن می‌کنند؛ در این صورت، نزد عرفا حالت هنگام بیرون کشیدن تیر از بدن، ناقصتر و پایین‌تر از حالت به فقیر صدقه دادن می‌باشد. چرا که به قدری توجه اش به خدا کامل است که در آن حال، تمام عالم را می‌بیند.»

(مطهری، مرتضی، «امامت و رهبری»، قم: صدرا، چهارم، ۱۳۶۵، ص ۱۸۰) [از ورود به این بحث در این مختصر خودداری می‌شود].

لذا بسیار شنیده‌ایم که حتی وقتی پیامبر اکرم^(ص) مشغول به نماز بودند و حسنین^(ع) کودک بودند و روی دوش آن حضرت^(ص) می‌نشستند، ایشان سجده را طولانی می‌کردند تا آنها خودشان بلند شوند. این معنا نشان می‌دهد که ایشان متوجه حواس ظاهری و اتفاقات دنیا نیز بودند.

ب - دقت شود که لازمه‌ی اخلاص به هیچ وجه «غفلت» از سایر امور نیست. چرا که اگر قرار باشد به هنگام اخلاص حضور در محضر باریتعالی همه‌ی امور دنیوی مورد غفلت قرار گیرد، لازم است حتی ارکان و قرائت نماز فراموش شود، چرا که ظاهر این اعمال همه فیزیکی، جسمی و مادی است. مثل قیام، قرائت، رکوع، سجود و ترتیب.

ج - معصوم^(ع)، هیچ‌گاه از هیچ امری غافل نیست. چرا که هر غفلتی وی را از معصومیت، حجیت و خلیفه‌اللهی خارج می‌نماید. اگر بر این باور صحیح استوار هستیم که «... كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (یس، ۱۲)» و به این شناخت صحیح دست یافته‌ایم که حجت خدا و خلیفه‌ی خدا واسطه‌ی فیض و تحقق امر الهی - چنانچه در سوره‌ی القدر نیز تصریح شده است - هستند، باید بدانیم که لحظه‌ای غفلت و عدم ارتباط با ماسوی الله و اطلاع از آن موجب قطع فیض از تمامی عالم می‌گردد.

د - بلکه شدت اخلاص در توجه به حق تعالی است و توجه به او نیز در تابعیت محض و کامل از او تجلی می‌کند. بدیهی است که انسان توجه‌اش به هر عالمی که باشد، لذت، درد، الم و حوادث آن عالم را حس می‌کند. لذا وقتی کسی توجهِش معطوف به عبادت حق تعالی گردید، به احساسات شخصی توجه ندارد، نه این که از امر خداوند نیز غافل گردد. در آوردن تیر از پای مبارک و عدم درک درد که مربوط به بدن و حواس مادی است، امری بسیار طبیعی است و تا حد بسیار کمتر آن برای دیگران نیز پیش می‌آید، چنان چه اگر به هنگام خوردن غذا متوجه یک خبر یا فیلم باشند و جذب آن شده باشند، مزه یا شوری یا بی‌نمکی غذا را حس نمی‌کنند. اما پاسخ سائل یا دادن انگشتری به زکات، امر خداوند است و اقامه‌ی نماز دلیلی بر غفلت از اطاعت امر الهی که عین عبادت است نمی‌باشد. و باید توجه داشت که عین اخلاص شدید نیز هست. یعنی اطاعت امری او را از اطاعت امر دیگر غافل نمی‌نماید.

ه - شاید ذکر یک مثال [اگر چه دور، اما برای تقریب ذهن] مسئله را روشن‌تر نماید. فرض کنید که شما مشغول به نماز یا دعا و راز و نیاز با پروردگار خود هستید و توجه کاملی دارید و به اصطلاح مجذوب شده‌اید. آیا هنگامی که در نماز و دعا، خود و دیگران را دعا می‌کنید از خدا غافل و متوجه خودتان شده‌اید، یا همان حالت حضور و ارتباط با خدا و توجه و اخلاص شدید برقرار است؟ آیا وقتی در نماز [حتی واجب] به خداوند عرض می‌کنیم «اهدنا الصراط المستقیم» و با این بیان، خود و سایر مؤمنین را دعا می‌کنیم، از توجه به خدا غافل شده و یاد خودمان افتادیم؟! یا اگر در دعا عرض می‌کنیم «الهی ظلمت نفسی...»، از خدا غافل شدیم؟ یا این توجهات همه عین توجه به حق تعالی و حضور عبد در مقابل معبود است. بدیهی است که اطاعت امر خدا، پاسخ مساعد دادن به سائل، رفع عملی گرفتاری مردم و انگشتری دادن به زکات، عبادتی بسیار والاتر از دعا است و اخلاص شدیدتری لازم دارد.

سوال ۸: خداوند در سوره احزاب ۵۶ فرمود بر پیامبر صلوات فرستید، پس چرا ما به او و خاندانش صلوات می‌فرستیم؟ لطفاً پاسخ متقن عقلی و قرآنی دهید. (۲۴ آبان ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

با ذکر آیه مبارکه، نظر گرامیان در خصوص «صلوات» به نکات مهم ذیل جلب می‌گردد:

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (احزاب، ۵۶)

ترجمه: خدا و فرشتگان او بر پیامبر اسلام درود می‌فرستند، شما هم ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او صلوات بفرستید، و آن طور که باید تسلیم شوید.

الف - صلوات، یک لفظ یا جمله نیست و اساساً خداوند متعال که لفظ و جمله نمی‌فرماید، بلکه «قول» خدا، همان «فعل» خداست. پس وقتی می‌فرماید که خدا صلوات می‌فرستد، معنایش این نیست که خودش می‌گوید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد» و همین طور است وقتی می‌فرماید که ملائکه نیز صلوات می‌فرستند و یا می‌فرماید شما نیز صلوات بفرستید.

ب - صلوات خداوند متعال و ملائکه اختصاص به پیامبر اکرم^(ص) ندارد، بلکه شامل حال همه‌ی مؤمنین می‌گردد. چنان چه می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (الأحزاب، ۴۳)

ترجمه: اوست کسی که بر شما درود می‌فرستد، و نیز ملائکه‌ی او، تا شما را از ظلمت‌ها به سوی نور در آورد، و خدا به مؤمنان مهربان است.

و یا می‌فرماید:

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (البقره، ۱۵۷)

ترجمه: یعنی آنهایی را که وقتی مصیبتی به ایشان می‌رسد می‌گویند: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ما ملک خدائیم و به سوی او باز خواهیم گشت * اینان مشمول صلواتی از پروردگارشان هستند و ایشان تنها ایشان راه یافته‌گانند.

بدیهی است کسی که عبد و بنده‌ی واقعی خداوند متعال است، به چیزی یا کسی جز او وابستگی ندارد که اگر مصیبتی وارد شد و چیزی از دستش رفت، می‌داند که اسباب را از دست داده است نه مسبب را. چنین فردی مشمول هدایت و رحمت خاصی «صلوات» قرار می‌گیرد.

ج - صلوات از ریشه‌ی «صل» به معنای نزدیک شدن و پیوستن [وصل شدن] است. پس اگر فرمود خدا صلوات می‌فرستد، یعنی رحمت خاص خود را شامل می‌کند تا بنده‌ی او نزدیک‌تر و بیشتر وصل شود و چنان چه بیان شد، اختصاص به یک شخص ندارد، بلکه همه‌ی مؤمنین را شامل می‌گردد.

در قرآن کریم نیز آیات بسیاری دارد که در آنها از این واژه به معنای وصل شدن استفاده شده است. چه وصل شدن به امر الهی باشد و چه به عصیان جهنم به عنوان مثال:

«وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (الرعد، ۲۱)

ترجمه: و کسانی که آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده پیوسته می‌دارند، و از خدای خویش می‌ترسند، و از بدی حساب بیم دارند.

و در آیهی صلوات نیز تصریح می‌کند که صلوات بفرستید و آن طور که باید تسلیم شوید (صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا). این تسلیم و اسلام آوردن، همان وصل شدن است. و تداوم اتصال، به وصل شدن و تسلیم شدن و اطاعت از آل محمد (علیهم‌السلام) است.

ه - با توجه به مباحث فوق، گفته‌اند: صلوات از ناحیهی خداوند متعال، رحمت خاصه در هدایت است. چنان چه در سورهی احزاب آیهی ۴۳ می‌فرماید که او با این «صلوات» مؤمنین را از ظلمات به سوی نور هدایت می‌نماید. و صلوات از ناحیهی ملائکه درود و تکریم است و صلوات از ناحیهی انسان‌ها، «دعا» است. چنانچه معنای جملهی صلوات نیز دعایی است که در پیشگاه حق تعالی عرضه می‌داریم.

لذا صلوات مؤمن نیز نباید فقط لفظ و جمله باشد. بلکه باید مبتنی بر شناخت، ایمان، باور و محبتش باشد و از قلب باشد. چنان که اگر انسان به کسی بگوید: «دوستت دارم»، فقط لفظ یا جمله نیست، بلکه بیان حالت قلبی و تجلی آن در کلام است.

و - اما راجع به این که خداوند فرمود بر پیامبر اکرم (ص) فرستید، پس چرا بر خاندان او نیز می‌فرستیم؟ مثل این است که بپرسیم: خداوند فرمود اقامه‌ی نماز کنید، پس چرا صبح دو رکعت و ظهر چهار رکعت به جا می‌آوریم؟ پاسخ این است که بنابر همان امر خداوند «اطیعوا الرسول»، چگونگی انجام اوامر الهی را از پیامبر اکرم (ص) می‌پرسیم. سؤال می‌کنیم: حال چگونه اقامه‌ی نماز کنیم؟ چگونه طواف دهیم؟ چگونه صلوات بفرستیم ...؟

ابوحمزه‌ی ثمالی از یکی از یاران پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به نام "کعب ابن عجوه" چنین نقل می‌کند:

هنگامی که آیهی ۵۶ سورهی احزاب نازل شد، عرض کردیم "یا رسول الله! سلام بر تو را می‌دانیم، ولی صلوات بر تو چگونه است؟" فرمود، بگویند:

«خدایا! صلوات و برکات خود را بر محمد و آل محمد قرار بده همچنان که بر ابراهیم (ع) و آل ابراهیم قرار دادی. همانا تو ستوده و بخشنده‌ای و بر محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و آل محمد (علیهم‌السلام) برکت ببخش چنان که بر ابراهیم (علیه‌السلام) و آل ابراهیم بخشیدی که تو ستوده و بزرگواری.» (انار الصادقین، آیه الله احسان‌بخش، ج ۱۱، ص ۲۱۰)

در مورد چگونگی بیان صلوات احادیث بسیاری در کتب و منابع معتبر و موثق شیعه و سنی ثبت است که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: بر من درود ناقص نفرستید. گفتند: ای رسول خدا! درود ناقص چیست؟ حضرت فرمودند: این که بگویند: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ. بلکه بگویند: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

(مرحوم فیض‌الإسلام در ترجمه صحیفه سجادیه)

سوال ۹: نقش، جایگاه و مبدأ آدابی چون حلقه‌ی ذکر و رقص سماع در سیر و سلوک و عرفان اسلامی چیست؟ (۲۸ آبان ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

حلقه‌ی ذکر، رقص سماع و این گونه آدابی که به اسلام، سیر و سلوک و عرفان اسلامی نسبت داده‌اند، هیچ جایگاهی در اسلام ناب ندارد و نقشی نیز به جز تحریف دین، تخدیر عقول و به انزوا و انحراف کشیدن مسلمین ندارد.

«سیر» گام برداشتن و جلو رفتن در «صراط مستقیم»، و سلوک تبعیت از سیره‌ی معصوم^(ع) در تمامی شئون زندگی و رفتارها و حرکات می‌باشد و عرفان نیز چنانچه از نامش پیداست، «معرفت و شناخت» حق تعالی، ایمان به او و اوج گرفتن در بندگی است. و «ذکر» نیز یاد مداوم خداوند متعال و فراموش نمودن او در هیچ حال و کاری است. و این امور همه با عقل، تفکر، تأمل، تدبیر، محبت و اطاعت محض، دقت، مراقبت و عمل صالح حاصل می‌گردد و رقص و آواز و تار و سه‌تار نیز هیچ تأثیری در این امور ندارد، مگر تأثیر سوء و به تعبیر حضرت امام خمینی^(ره) همه دکاندراری است.

خداوند متعال، پیامبر اکرم^(ص)، قرآن کریم و میزان، یعنی ائمه‌ی اطهار^(علیهم‌السلام) که «اسوة حسنه» یعنی الگوی برتر هستند را برای هدایت بشر از ظلمات به نور ارسال کرده است و آنها همه انسان کامل و عبد مخلص حق تعالی هستند. معادن علم و مخازن وحی الهی و مظهر اتمّ اسمای الهی هستند. بی‌تردید اگر رقص و آواز و تار و سه‌تار و حلقه‌ی ذکر، کمترین تأثیر مثبتی در رشد بشر داشت، هم انجام می‌دادند و هم با آموزش طریق درست آن، انجامش را به بقیه امر و یا دست کم توصیه می‌کردند، در حالی که می‌دانیم از این رفتارهای عوامانه و منحرف کننده پرهیز داده‌اند.

امام زمان، حضرت مهدی^(عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) می‌فرمایند: «طلب المعارف من غیر طریقنا اهل البیت، مساوق لانکارنا» یعنی: کسب معرفت از غیر طریق ما اهل بیت، به انکار ما می‌انجامد.

این گونه رفتارهای عوامانه و آدابی که به نام سیر و سلوک و عرفان انجام می‌دهند و به آن دعوت می‌کنند، در واقع چیزی نیست به جز دعوت شیطان از این راه. و قدرت‌های استعماری و استثمارگری در طول زمان نیز سعی کردند تا با ترویج این گونه فرهنگ‌های منحط، ذهن مسلمانان را تخدیر کرده و آنها را از بیداری، بصیرت، شعور و نقش داشتن در سرنوشت خود بازدارند تا راحت‌تر تسلیم شده و به بیگاری کشیده شوند.

حضرت امام خمینی^(ره) که خود فقیهی معظم، مرجعی بی‌همتا و عارفی بلند مرتبه بودند، در سخنرانی خود به مناسبت عید غدیر نکات بسیار حساس و عمیقی در این باره فرموده‌اند که ذیلآً ایفاد می‌گردد:

«... خیال کردند یک دسته زیادی که معنای عرفان عبارت از این است که انسان یک محلی پیدا بشود و یک ذکری بگوید و یک سری حرکت بدهد و یک رقصی بکند و اینها، این معنی عرفان است؟! مرتبه‌ی اعلای عرفان را امام علی^(سلام‌الله‌علیه) داشته است و هیچ این چیزها نبوده در کار. خیال می‌کردند که کسی که عارف است باید دیگر به کلی کناره گیرد از همه چیز و برود کنار بنشیند و یک قدری ذکر بگوید و یک قدری تغنی بشود و یک قدری چه بکند و دکاندراری. امیرالمؤمنین در عین حالی که اعرف خلق الله بعد از رسول الله در این امت، اعرف خلق الله به حق تعالی بود معذک، نرفت کنار بنشیند و هیچ کاری به هیچی نداشته باشد، هیچ وقت هم حلقه ذکر نداشته، مشغول بود به کارهایش، ولی آن هم بود. یا خیال می‌شود که کسی که اهل سلوک است، اهل سلوک باید به مردم دیگر کار نداشته باشد، در شهر هر چه می‌خواهد بگذرد، من اهل سلوکم، بروم یک گوشه‌ای بنشینم و ورد بگویم و سلوک به قول خودش پیدا کند. این سلوک در انبیا زیادتر از دیگران بوده است، در اولیا زیادتر از دیگران بوده است، لکن نرفتند تو خانه‌شان بنشینند و بگویند که ما اهل سلوکیم و چکار داریم که به ملت چه می‌گذرد هر که هر کاری می‌خواهد بکند. اگر بنا باشد که اهل سلوک بروند کنار بنشینند، پس باید انبیا هم همین کار را بکنند و نکردند. موسی بن عمران اهل سلوک بود، ولی معذک، رفت سراغ فرعون و آن کارها را کرد، ابراهیم هم همین طور، رسول خدا هم که همه می‌دانیم، رسول خدایی که

سال‌های طولانی در سلوک بوده است، وقتی که فرصت پیدا کرد، یک حکومت سیاسی ایجاد کرد برای این که، عدالت ایجاد بشود. تبع ایجاد عدالت فرصت پیدا می‌شود برای این که هر کس هر چیزی دارد بیاورد. وقتی که آشفته است نمی‌توانند، در یک محیط آشفته نمی‌شود که اهل عرفان، عرفانشان را عرضه کنند، اهل فلسفه، فلسفه‌شان را، اهل فقه، فقه‌شان را، لکن وقتی حکومت یک حکومت عدل الهی شد و عدالت را جاری کرد و نگذاشت که فرصت طلب‌ها به مقاصد خودشان برسند، یک محیط آرام پیدا می‌شود، در این محیط آرام همه چیز پیدا می‌شود. بنابراین، «ما نُودِي بِشَيْءٍ مِّثْلَ مَا نُودِيَ بِالْوَالِيَةِ» برای این که حکومت است. به هیچ چیز مثل این امر سیاسی دعوت نشده است و این امر سیاسی بوده است، زمان پیغمبر بوده است، زمان امیرالمؤمنین بوده است، بعدها هم اگر یک فرصت پیدا می‌شد، آنها هم داشتند این معنا را. انحرافات زیاد شده است. بعضی از اهل علم خودمان هم همین معانی را دارند: «لباس جندی حرام است، لباس شهرت است، به عدالت مضر است». حضرت امیر عادل نبوده؟! حضرت سید الشهداء هم عادل نبوده؟! حضرت امام حسن هم عادل نبوده؟! پیغمبر اکرم هم عادل نبوده؟! برای این که لباس جندی داشتند! اینها را تزریق کردند به ما، به ما آن طور دست‌های توطئه‌گر تزریق کردند که ماها هم باورمان آمده است. تو چکار داری به این که چه می‌گذرد! تو مشغول درست باش! تو مشغول فقهت باش! تو مشغول فلسفه‌ات باش! تو مشغول عرفانت باش! چکار داری که چه می‌گذرد! در آن وقت، اوایلی که این مسائل پیش آمد، یکی از رفقای ما که بسیار خوب بود، بسیار مرد صالحی بود و اهل کار هم بود، لکن من وقتی یک قضیه را صحبت کردم که در این قضیه ما باید تحقیق کنیم، گفت به ما چکار دارد، حاصل امر سیاسی است به ما چکار دارد! این طور تزریق شده بود که یک مرد عالم روشن‌فکر متوجه به مسائل، این طور می‌گوید که به ما چکار دارد. پیغمبر هم می‌گفت سیاست به ما چکار دارد؟ امیرالمؤمنین هم که حکومت داشت، می‌گفت سیاست... حکومتی داشت برای ذکر گفتن و برای قرآن خواندن و برای نماز خواندن و همین دیگر؟! حکومت بود، ولایت بود و تجهیز جیوش بود - عرض می‌کنم - حکومت‌ها در نصب کردن این‌ها بود، همه‌اش سیاست است اینها.»

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۱۰: چرا ما شیعیان اینقدر برای ظهور حضرت مهدی (عج) انتظار می‌کشیم، مگر او چه می‌خواهد بکند که ما نمی‌توانیم؟ (۲۸ آبان ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

انتظار ظهور حضرت(عج)، انتظار حکومت او بر عالم بشریت است، نه انتظار امامت و یا ولایت ایشان.

برای هر امامی دو شأن وجود دارد، یکی «امامت و ولایت» که به خواست مردم ربطی ندارد، از طرف خداوند متعال به امامت منصوب شده و همگی «ولی الله» هستند. شأن دوم، حکومت است که به ایمان، شعور، بصیرت و خواست مردم بستگی دارد. اگر مردم نفهمند و نخواهند، امام(ع) خانه نشین شده و یا در غیبت به سر خواهد برد و حضور علنی ایشان در جمع مردمانی که قدر او را نمی‌شناسند و دشمنانی که بر مردم و به ویژه مسلمانان سلطه دارند، به مثابه شهادت آنهاست. چنان چه در یازده امام قبل تجربه شد. اما اراده‌ی الهی بر این تعلق گرفته تا آخرین و باقیمانده‌ی آنان [حضرت بقیة الله فی ارضه]، تا بیداری و خواست مردم ظهور علنی نداشته باشند.

اما این که «مگر ایشان چه می‌خواهند بکنند» و «که ما نمی‌توانیم بکنیم»، دو مقوله‌ی کاملاً متفاوت، اما به هم پیوسته است. چرا که بخشی مربوط به ایشان است و بخش دیگر مربوط به توان ما [بشریت].

در مقوله‌ی اول «ایشان چه می‌خواهند بکنند»، در یک جمله می‌توان بیان داشت که تحقق همه‌ی اهداف الهی از ارسال انبیاء و نزول وحی و نیز تحقق همه‌ی وعده‌های الهی به دست ایشان انجام می‌پذیرد و شناخت ظاهر برخی از اهداف خلقت و وعده‌های الهی نیز مستلزم مطالعات بسیار در مقوله‌ی توحید و دین‌شناسی است. خلاصه می‌توان بیان داشت که سیر نزول بشر و طول حیات او در زمین، به منظور تلاشی پر زحمت برای چند روزی ارتزاق بدن و باقی‌گذاشتن نسل [مانند حیوانات] نمی‌باشد، بلکه انسان بالقوه خلیفة‌الله است و همه‌ی عوالم هستی، از ملکوت اعلا تا پایین‌ترین مرحله‌ی وجود که دنیای دنی است را سیر می‌کند تا با کسب معرفت استعدادهای خود را به فعلیت برساند و خلیفة الله شود، نه «کالانعام بلهم اضل - حیوان بلکه پست‌تر».

رسیدن به این مرحله، مستلزم استقرار حکومت عدل الهی در زمین و تجلی علم و حکمت خداوند متعال است تا مردم بتوانند در امنیت کامل و با ذهنی آسوده از ظلم‌ها و دغدغه‌ها، کاستی‌ها و نادانی‌ها، از علم و حکمت الهی که نزد معادن وحی و مخازن علم است بهره‌برده و رشد نمایند. در حدیث است علم ۲۷ حرف است (۲۷ رتبه و درجه است) که تا ظهور آن حضرت فقط ۲ حرف آن بروز پیدا کرده است.

بدیهی است که در سایه‌ی حکومت‌های جبار و حیوان صفتی چون معاویه، یزید، هارون، مأمون ... یا جرج بوش، الیزابت، اوباما، نتانیاهو و ... که کارگزاران حکومت و سلطه‌ی کفر و شیطان‌پرستی به سبک سنتی در قدیم و ماسون‌های ابلیس پرست و صهیونیسم نژادپرست به سبک امروز هستند، بشر و بشریت نه تنها امکان رشدی نخواهد داشت، بلکه هر روز بر سرعت سقوطش در سراشیبی سبوعیت و جهالت افزوده خواهد شد. اما دوران حکومت عدل الهی، دورانی است که خداوند متعال در مورد آن می‌فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (النور، ۵۵)

ترجمه: خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده کرده که شما را در این سرزمین جانشین دیگران کند، آن چنان که اسلاف و گذشتگان آنان را جانشین کرد، و نیز دینشان را آن دینی که برای ایشان پسندیده استقرار دهد و از پی ترسی که داشتند امنیت روزیشان فرماید تا مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نکنند و هر کس پس از این کافر شود آنان خود عصیان پیشه‌ها هستند.

دقت شود که نقطه‌ی آغاز و نیز انجام رشد بشر این است که بتواند از بندگی غیر خلاص شده و فقط بندگی «الله جل جلاله» را نماید. چرا که انسان شکل هدف را به خود گرفته و به سوی او می‌رود و اگر جز

خداوند متعال را هدف بگیرد، از مسیر منطبق با حکمت عالم خلقت جدا شده و در وادی انحراف سقوط کرده و هلاک می‌شود.

اما از دست بشر جاهل و ناتوان، که نه از اول خود اطلاع درستی دارد و نه از آخر خود و نه می‌داند که در کجا هست و چه باید بکند، در راستای ساختن محیطی امن، حکومتی عادل، جامعه‌ای مؤمن، رشد یافته و در هر حال تکامل بیشتر، خداگرا و به دور از گرایش به رب‌النوع‌های بشری و غیربشری چه برمی‌آید؟! اگر کاری می‌توانست تا کنون دست کم گامی برداشته بود.

از فراغه و مکتب‌های ده‌ری دیروز گرفته تا ماسون و صهیون‌های امروز و مکاتب گوناگونی چون: مارکسیسم، لیبرالیسم، فمینیسم، مدرنیسم، پست مدرنیسم و ...، هر کدام خیالات و گمان‌های خود را به نام علم بر مردم تحمیل کردند و هر روز بر انحاط و ظلم و جهالت بیشتر افزودند. نتیجه‌ی تمدن امروزی نیز چیزی جز نسل‌کشی و نژادپرستی نیست. تا آنجا که رئیس جمهور به اصطلاح مرفقی‌ترین و متمدن‌ترین کشور جهان، با صراحت تمام خبر از لشکرکشی به آسیا و به ویژه حوزه‌ی کارائیب می‌دهد و می‌افزاید بیش از نیمی از سرمایه‌های جهان در این حوزه است و ما می‌خواهیم برای مردم خود (امریکا) اشتغال و منفعت ایجاد کنیم!

«انتظار فرج» نیز نه دست روی دست گذاشتن و منتظر آمدن کسی شدن، بلکه کار، تلاش و جهاد برای رسیدن به نقطه‌ی اوج و شکوفایی بشر و بشریت است. هر گامی در این مسیر، خود مرحله‌ای از ظهور است، تا این‌که شاء الله گام آخر برسد و منجی عالم بشریت ظهور نماید و حکومت عدل الهی را بر جهان مستولی نماید.

در روایات هست که همه‌ی مدعیان به قدرت رسیده و امتحان خود را پس خواهند داد و مردمانی که گمان می‌کردند خودشان می‌توانند کاری کنند، با دوری از الله و کنار گذاشتن انبیا و اوصیا، در هر دوره به فرد، جبهه یا مکتبی می‌گروند، اما کار به جایی می‌رسد که از همه ناامید می‌شوند و منتظر فرجی از سوی خداوند می‌مانند. این همان نقطه‌ای است که گفته شد: «مردم خود به این شعور و بصیرت می‌رسند و حکومت حق را می‌طلبند». چنانچه امروزه شاهد بارقه‌هایی از این معنا در سرتاسر دنیا و به ویژه کشورهای اسلامی و حتی در اروپا و امریکا هستیم.

پس، انتظار فرج مختص شیعه نیست، بلکه انتظاری جهانی است. منتهی فرق شیعه این است که می‌داند منجی کیست؟ لذا به دنبال وهم‌ها، گمان‌ها، نظریه‌ها، ایسم‌ها، ادعا و مدعیان دروغین نمی‌رود و برای رسیدن به این مرحله در مسیر درست [صراط مستقیم] گام برمی‌دارد.

اللهم عجل لولیک الفرج

سوال ۱۱: اگر امام صادق (ع) علم داشتند، چرا برق را اختراع نکردند؟ (سؤالی که در دانشگاه مطرح شد)
(۲۸ آبان ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به ویژه دانشجویان گرامی که به صورت مستقیم هدف ضدتبلیغ در جنگ نرم هستند، به هنگام مواجهه با هر سؤال و شبهه‌ای، به نکات مهمی باید توجه کنند که گاه اهمیت آنها به مراتب بیش از اهمیت پاسخ آن است. مانند:

الف - هدف از سؤال گاهی کشف پاسخ و رشد علمی و گاهی استهزاء، به هم ریختن، القای شبهه و به طور کلی ایجاد انحراف است. لذا حضرت علی (علیه‌السلام) که مکرر می‌فرمود از من سؤال کنید قبل از آن که مرا از دست دهید، در پاسخ سائلی فرمود: به تو جواب نمی‌دهم، چون نمی‌پرسی که بدانی، بلکه می‌پرسی که بر هم زنی. به عنوان مثال در همین سؤال مشخص نیست که آیا منظور زیر سؤال بردن علم امام است یا این که چرا برق را اختراع نمود؟ چرا که بالتبع پاسخ هر کدام نیز متفاوت است. علم امام مقوله‌ای است و اختراع که مستلزم کشف‌های متعدد در طول زمان، فراهم شدن مقدمات، اختراع و ساخت صنایع متفاوت و برخورداری از سایر زیرساخت‌ها یا ابزار گوناگون می‌باشد، مقوله‌ی دیگری است.

ب - نکته‌ی مهم بعدی، طراحی و مهندسی سؤال است. گاهی سؤال به گونه‌ای طراحی و مهندسی می‌شود که شبهه‌ی خاصی را ایجاد کند و پاسخ آن هر چه که باشد، دیگر مهم نیست.

دقت شود که پاسخ منطقی و منطبق بر اصول، فقط به سؤال منطقی و منطبق بر اصول تعلق می‌گیرد، نه به مهندسی بر اساس سفسطه. به عنوان مثال در مهندسی همین سؤال، ما می‌پرسیم که حال چرا تکیه بر نام امام صادق (ع) و صنعت برق نموده‌اید و حال این که این سؤال می‌تواند نسبت به همه‌ی ائمه و حتی انبیای اولی‌العزم و سایر صنایع نیز تعلق گیرد؟! می‌توانیم سؤال کنیم که چرا حضرت نوح (ع) زیردریایی نساخت؟ چرا حضرت ابراهیم (ع) برای شکستن بت‌ها آری‌جی نساخت؟ چرا حضرت موسی (ع) برای مبارزه با فرعون اقدام به ساخت موشک یا بمب‌های خوشه‌ای و نوترونی نمود؟ چرا حضرت عیسی (ع) که حتی کور را بینا می‌کرد، اقدام به ساخت بیمارستان‌های مجلل و مدرن و ... نمود؟ یا چرا پیامبر اکرم (ص) که شق‌القمر نمود، سفینه‌های فضایی با سوخت موشکی نساخت؟ چرا اولیای الهی پیام‌ها و نامه‌های خود را مانند دیگران به صورت نوشته و توسط پیک اسب‌سوار می‌فرستادند و اینترنت و ایمیل نساختند و میلیاردها چرای دیگر در این زمینه.

پس مخاطبین سؤال و شبهه - به ویژه دانشگاہیان گرامی - باید قبل از تلاش برای یافتن پاسخ معین یک سؤال، به طراحی و مهندسی آن سؤال که به تناسب هدف چیده شده توجه داشته باشند.

ج - به عنوان مثال در همین مقوله دقت شود که اساساً سؤال «اگر امام صادق یا ... علم داشت» سؤال غلطی است. طراحی و مهندسی این سؤال برای تخریب است، نه دستیابی به پاسخ. چرا که امام یعنی مظهر اتم اسمای الهی، مخزن وحی و معدن علم. پس اگر امام است، حتماً علم دارد و لفظ «اگر» در این سؤال بی‌مورد است و اگر علم ندارد، حتماً امام نیست. لذا معلوم می‌شود که طراح سؤال اصلاً «امام و امامت» را نمی‌شناسد و قبول هم ندارد و این سؤال انحرافی را برای ایجاد انحراف بدین‌گونه طراحی و مهندسی نموده است. وگرنه می‌توانست بپرسد: «به راستی ائمه که علم داشتند، چرا برق یا انرژی هسته‌ای را کشف یا اختراع نکردند؟» در این نوع طراحی و مهندسی سؤال، «علم» امام تثبیت است و در خصوص این که چرا این کشف یا آن اختراع را نمودند سؤال می‌شود، اما در طراحی فوق، علم امام زیر سؤال است، نه چرایی عدم اختراع یا اکتشاف برق یا سایر صنایع.

در عین حال پاسخ به صورت خلاصه و به شرح ذیل ایفاد می‌گردد:

الف - علم معصوم (ع) به طبیعت و اجزا یا تجزیه و ترکیب آنها سبب نمی‌گردد تا موضوع تکلیف و وظیفه‌ی خود را رها کنند و به امور دیگری مشغول شوند. فرستادگان الهی (با تمامی علمی که دارند) برای انسان‌سازی آمده‌اند، نه برای ابزار سازی.

ب - انبیا و اوصیای الهی گسیل نشده‌اند تا عقل محض و عقل تجربی انسان را که علوم تجربی را به دنبال می‌آورد تعطیل کنند و به کشف الکتریسته، ذخایر زیر زمین مثل نفت و گاز و یا ساخت لوکومتیو و تراکتور مشغول شوند، بلکه ارسال شده‌اند تا بشر را با حجاب‌های عقل و فطرت آشنا سازند و چگونگی کنار زدن این حجب برای شکوفایی عقل را بیاموزند و آنان را در راه تکامل انسانی‌شان رهبری کنند.

ج - نظام حکیمانه‌ی خلقت نیز بر این اساس استوار نیست که انبیا و اوصیای الهی همه کار را با معجزه برای بشر حل کنند. مثلاً عصایی به زمین بزنند و نفت و طلا و اورانیوم استخراج کنند و یا با یک نگاه پنی‌سیلین درست کنند و یا با یک چرخش دست، همه‌ی نتایج علوم فیزیک و شیمی در صنعت را ایجاد نمایند. بلکه بشر را - حتی در علوم تجربی - با قوانین و سنن الهی آشنا می‌کنند تا آنها با تکیه بر این قوانین خود پویا شده و ضمن طی طریق رشد انسانی، ابزار مورد نیاز بشری را نیز درست کنند. چنان چه حضرت آیت الله جوادی آملی می‌فرمایند: «معارف دینی در واقع، مبین همان قوانین و سنن ثابتی هستند که علوم مختلف در جستجوی آنها می‌باشند.» (شریعت در آینه‌ی معرفت)

د - از این رو چه در قرآن کریم و چه در آموزه‌های معصومین^(ع) توجهات بسیاری به علوم طبیعی نیز شده است که حتی بیان تیتراژ آنها چندین کتاب می‌شود. چنان چه از روش تغذیه تا چگونگی زناشویی یا آماده‌سازی بدن برای کسب علم و معرفت، تا پایه‌های ادبیات، نجوم، ریاضیات ...، تا حقوق، روانشناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، زیست و ... را آموزش داده‌اند. آموزه‌هایی که نه تنها هیچ گاه علم روز با تمامی پیشرفت‌ش منافاتی با آنها نیافت، بلکه روز به روز به واقعیت و رمز و رموز این آموزه‌ها بیشتر دست یافت.

به عنوان مثال: اگر آشپزی بلد بود با گوشت انواع خوراکی‌ها را تهیه نماید، و دیگری بلد بود تا آشپزی را به او یاد بدهد، و دیگری بلد بود تا دامداری و پرواربندی کرده و گوشتی در اختیار بگذارد، و دیگری به علوم کشاورزی و دامپروری و صنایع مربوطه علم داشت ...، ولی پیامبری آموزش داد که اساساً انسان چه گوشتی را با چگونه ذبحی می‌تواند تناول کند که به جسم و روح او ضرر نزند و اگر گوشت حلال می‌خورد نیز آنقدر زیاد نباشد که صدمه ببیند [چنان چه پیامبر اکرم^(ص) می‌فرمود: شکم خود را قبرستان لاشه‌ی حیوانات نکنید]، معلوم می‌شود که علم او حتی در صنعت کشاورزی و دامپروری و بهداشت انسان و آشپزی به مراتب بیشتر و جامع‌تر است و بشر را با مبانی لازم آشنا نموده است و جای ندارد کسی بپرسد اگر پیامبری علم به بهداشت و سلامت داشت، چرا لابراتور درست نکرد، یا چرا یک آشپزخانه‌ی مدرن صنعتی نساخت؟

ه - دقت شود که تمامی احکام اسلامی، از طهارت شخصی گرفته تا حقوق، اقتصاد و سیاست، منطبق با نیاز و ضرورت مادی و معنوی انسان و منطبق با قوانین خلقت است. لذا فواید مادی‌اش که به بدن یا معاش یا معاشرت و زندگی اجتماعی و کلاً حیات دنیا تعلق می‌گیرد، همه بروز و ظهور علم تجربی نیز هست. و صنایع نیز اگر با تکیه بر این اصول و مبانی ساخته شود و بر اساس آموزه‌های دینی مورد استفاده قرار گیرد، مفید حال انسان و جامعه‌ی بشری می‌گردد.

پس نه ساخت ابزار [که مقدمات لازم خود را می‌طلبد] گواه بر علم داشتن است و نه علم منحصر به ابزارسازی است و نه کار آنها مهندسی صنایع و یا جراحی قلب و عروق است و نه الزاماً ابزار و صنایع تنها عامل رشد انسان است. بلکه این ابزار فقط می‌توانند وسیله‌ای باشند که به تناسب عقل، بینش و دانش بشر [جهان‌بینی و ایدئولوژی او] یا در راه پیشرفت استفاده می‌شوند و یا در راه انحطاط. و انبیا و اوصیا برای آدم‌سازی آمده‌اند، نه ابزار سازی.

سوال ۱۲: حررها باید زبیا باشند، اما آیا این هزینه‌های کلان که می‌توان با آن شهری را آباد کرد گزاف و اسراف نیست؟ (۳ آذر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نظر به این که این سؤال (و گاهی به صورت شبهه) بسیار توسط سایت‌ها در اذهان عمومی مطرح می‌گردد، لازم است به نکات ذیل کاملاً دقت شود:

الف - هزینه‌ی ساخت حررها از محل نذورات و موقوفات مردم تأمین می‌گیرد و کسی نمی‌تواند مردم را مجبور کند که پول، زمین یا ملک خود را در جای دیگری مصرف کنند.

ب - حرمی مثل حرم مطهر امام رضا (علیه‌السلام) در سال، نزدیک به ۲۰ میلیون زائر دارد و حررهای دیگر مانند عتبات عالیات نیز در مجموع همین‌طور هستند. لذا این اماکن مقدس باید به غیر از برخورداری از زیبایی و جذابیت لازم، از امکانات کافی برای پذیرایی این خیل جمعیت نیز برخوردار باشند.

ج - اتفاقاً برعکس آنچه که به چشم می‌آید یا علیه آن ضدتبلیغ می‌کنند، هزینه‌ی زیباسازی و تزئینات ظاهری زیاد نیست، بلکه هزینه‌ی زیرساخت‌ها و ساخت و ساز بسیار است. بدیهی است که اگر خانه‌ای بسازید و نازک‌کاری آن را با کاشی انجام دهید، شاید بسیار ارزان‌تر از سنگ مرمر و گرانبه تمام شود، ولی کاشی‌کاری زیباتر به نظر آید. زیبایی از هنر سرچشمه می‌گیرد، نه آن که محدود و منحصر به هزینه باشد. چه بسا هزینه‌های بسیار با آرشیتکتی و معماری غیرمطلوب صورت پذیرد.

نکته‌ی مهم‌تر:

اما پس از این مباحث، دقت به نکته‌ی مهم‌تری ضروری می‌باشد. وقتی بحث از تعمیر یا بازسازی یا حتی زیباسازی یک حرم به میان می‌آید، مخالفین جذب اذهان عمومی به حررها [و اساساً به اسلام و اهل‌بیت (ع)] فوری مباحث اسراف، تبذیر، گزاف بودن از یک سو و وجود فقیر و گرسنه و محتاج را به میان می‌آورند تا احساسات را در جهت مخالفت تحریک کنند، اما همان‌طور که گفته شد، اولاً پول مردم است و در هر راهی بخواهند هزینه می‌کنند و ثانیاً مردم هزینه‌های بسیار کلان‌تری دارند که هیچ کس به آنها ایرادی نمی‌گیرد و این قابل تأمل است! به عنوان مثال:

* فقط مردم ما در ایران و در نظام جمهوری اسلامی ایران، سالانه ۶۲ میلیارد نخ سیگار دود می‌کنند که حدود ۴۰٪ آن نیز با قاچاق وارد کشور می‌شود. لذا اگر متوسط هر نخ سیگار ۷۰ تومان محاسبه گردد، این رقم بالغ بر ۴ هزار و ۳۴۰ میلیارد تومان می‌شود، که اصلاً با هزینه‌ی بازسازی حررها یا مساجد قابل قیاس نیست.

* طبق آمار رسمی، سالانه ۱ میلیارد و سیصد میلیون دلار لوازم آرایشی و بهداشتی (نه دارو) وارد کشور می‌شود که فقط ۲۰۰ میلیون دلار آن به صورت قانونی است. این رقم نزدیک به دو هزار میلیارد تومان می‌شود. یعنی اگر قیمت ساخت و ساز یک واحد آپارتمان متری ۵۰۰ هزار تومان و قیمت فضا سازی آن نیز متری ۵۰۰ هزار تومان محاسبه گردد، با این رقم می‌توان یک شهر جدید با ظرفیت حدود ۲۰ هزار واحد مسکونی ۱۰۰ متری ساخت. و این هزینه‌ی فقط مربوط به یک سال مصرف لوازم آرایشی و بهداشتی است.

* اگر مجموع زائرین ایرانی در حج تمتع و عمره فقط سالانه یک میلیون نفر باشند و هر نفر فقط و فقط ۱۰۰۰ دلار سوغات [عمدتاً چینی یا کره‌ای و در نهایت ترکیه‌ای] از مکه و مدینه خریداری نماید - البته متوسط شاید بیش از دو برابر باشد - هر ساله بیش از یک میلیارد دلار، یعنی ۱۴۰۰ میلیارد تومان صرف خرید بنجول‌ترین و بی‌کیفیت‌ترین کالاهای دنیا می‌گردد.

* مجموع همین سه رقم سالانه نزدیک به سه هزار میلیارد تومان را به خود اختصاص می‌دهد که بخش عمده‌ی این پول از کشور خارج می‌شود و به جیب بازار خارج ریخته می‌شود. و هزینه‌های اسراف‌های دیگر مانند مراسم عقد، عروسی، جهیزیه، ولیمه، حنابندان، جشن فارغ‌التحصیلی، برگزاری مراسم تشریفاتی در تالارهای گران از نفری ۱۵ هزار تومان تا نفری ۱۵۰ هزار تومان، سفرهای سیاحتی داخلی و خارجی، خرید سوغات از کشورهای متفاوت و ... قابل محاسبه نمی‌باشد.

امانوبت به هزینه‌ی ساخت و یا بازسازی حررهای منفجرشده در کاظمین، یاسایر حررها و مسجد که می‌رسد، مدعی می‌شوند که اگر حررها همه مثل بقیع مخروبه باشند، از معنویت بیشتری برخوردار خواهند بود(!؟)

سوال ۱۳: چرا همه روحانیون [به ویژه در دفاع از ولایت] به روش اهل بیت^(ع) و یکسان عمل نمی‌کنند. مگر همه امامان در امر سیاست و حکومت حضور نداشتند و به همین دلیل به شهادت نرسیده‌اند؟ (۴ آذر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در عین حال که «علم» و «معلم» - مثل قرآن، پیامبر و اهل بیت صلوات الله علیه و آله - یکی هستند، دلیل نمی‌شود که متعلمین (دانش‌پژوهان و علم‌آموزان) نیز همه عین هم باشند. چنانچه در همه‌ی امور و همه‌ی علوم نیز این چنین است.

یکی استعداد بیشتری دارد، یکی کمتر - یکی از بصیرت بیشتری برخوردار است، یکی کمتر - یکی تلاش بیشتری در تهذیب نفس و کسب علم نموده است، یکی کمتر - یکی بیشتر از هوای نفس و منیت دوری کرده و به نور عقل و ندای فطرت تسلیم شده و ایمان آورده است، یکی کمتر - یک شجاع‌تر است، یکی ترسو‌تر - یکی ذوق علمی‌اش در سیاست است، دیگری فقط در احکام فردی - یکی در عین حال که ذوقش نمی‌پذیرد، شنون دیگر اسلام را رد نمی‌کند، یکی دیگر می‌گوید: خیر فقط همین که من فهمیدم و می‌گویم است و چیز دیگری نیست - یکی تحت تأثیر عوامل محیطی، خانواده، اطرافیان و ... بیشتر قرار می‌گیرد و یکی کمتر و یکی هم اصلاً قرار نمی‌گیرد و با بصیرت کامل از وابستگی‌ها رهیده است، یکی از جان و مال خود می‌ترسد و دیگری نمی‌ترسد و

خلاصه نمی‌توان به بهانه‌ی این که «علم و معلم و راه» یکی است، انتظار داشت که همگان یکسان بوده و یکسان عمل کنند. چنانچه سلمان، ابوذر، عمار، طلحه، زبیر، ابوبکر، عمر و ... همه از افراد معمولی (غیرمعصوم) بودند که در کنار پیامبر اکرم^(ص) حضور داشتند، اما همه در علم، شعور، بصیرت، عبادت، اطاعت و وفاداری و دوری از منیت یکسان نبودند.

به همین دلیل در روایت امام صادق^(علیه‌السلام) که در آن دستور رجوع به فقها و تقلید از آنان صادر شده است، نفرموده همه‌ی فقها یا هر کسی که فقه می‌داند قابل تقلید است، بلکه فرموده «من کان من الفقهاء» یعنی کسانی از میان فقها که دارای شرایط لازم هستند، از قابلیت رجوع و تقلید برخوردار می‌باشند. به فرازهای روایت دقت شود:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَىٰ هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ»

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ» - پس اما راجع به کسانی از فقها؛

«صَائِنًا لِنَفْسِهِ، وَ حَافِظًا لِدِينِهِ» - آنان که صیانت نفس داشته و از دینشان حفاظت می‌کنند؛

«مُخَالِفًا عَلَىٰ هَوَاهُ» - آنان که با هوای نفس (خود و دیگران) مخالفت می‌کنند؛

«مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ» - مطیع امر مولی (ولایت - امام معصوم^(ع)) هستند؛

«فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ» - پس بر عوام است (بر دیگرانی که فقیه نیستند لازم است) که از آنان تقلید کنند.

پس، نه باب علم بسته است و نه برای تحقیق و کسب و علم ممانعت و گزینشی وجود دارد، هر کسی می‌تواند طلبه شده، درس بخواند و به سطح اجتهاد رسیده و فقیه شود [چنانچه هر کسی می‌تواند مدارج علمی را در رشته‌ی دیگری طی کند]، و طبیعی است که بین آنان اختلاف سطح علمی، اختلاف نظر، اختلاف ذوق، اختلاف فهم، اختلاف بصیرت و حتی اختلاف ساختار شخصیتی و توان‌ها نیز متفاوت خواهد بود، لذا در هنگام انتخاب برای رجوع، تقلید و پذیرش باید بصیر بود.

البته که پیامبر اکرم^(ص) و همه‌ی امامان در امر حکومت و سیاست حضور مستقیم داشتند و اساساً دین بدون امر سیاست و حکومت ناقص است و در غدیر خم نیز بحث از حکومت بود، نه امامتی که از روز اول بعثت تعیین و معرفی شده بود. و همه‌ی امامان به خاطر همین امر سیاست و حکومت توسط حکام ظالم به شهادت رسیدند، اما برخی که به مذاقشان خوش نمی‌آید، نمی‌خواهند قبول کنند.

سوال ۱۴: اگر شهادت سعادت است، چرا در رثای امام حسین علیه السلام گریه می‌کنیم؟

(بهبهان) (۶ آذر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که شهادت از بزرگ‌ترین سعادت‌ها است، چرا که هر کسی بالاخره می‌میرد و یا اگر با ظرافت بیشتری دقت کنیم، مشاهده می‌کنیم که هر کسی بالاخره در راه رسیدن به محبوب خود به نوعی کشته می‌شود و چه بهتر از این است که هدف و محبوب در زندگی «الله جل جلاله» باشد و آدمی در راه او به نوعی از انواع شهادت از این دنیای فانی برود. در هر حال اگر قرار است در راه هدف جان بدهیم، چه بهتر که هدف ما شهوت، قدرت، ثروت و سایر جاذبه‌های دنیای فانی نباشد، چون پس از مرگ با معشوق حقیقی مواجه هستیم. پس شهادت در راه خدا بهترین نوع مرگ و فوز عظیم است. اما در خصوص این که چرا برای امام حسین^(ع) گریه می‌کنیم، به نکات ذیل که فقط اشاره‌ای به برخی از حکمت‌ها می‌باشد توجه نمایید:

الف - شهادت برای شهید فیض و سعادت بزرگ است، اما این دلیل نمی‌شود که افراد بخواهند تا دشمنان، عزیزان آنان را بکشند تا آنها به فیض برسند. الزام رسیدن به مقام شهادت به کشته شدن توسط دشمنان منحصر نیست. وگرنه مسلمین باید آرزو کنند که هیچ‌گاه بر دشمنان خدا فائق نیایند و اسلام هیچ‌گاه پیروز نگردد و کفار همه‌ی مسلمین را بکشند تا آنها به فیض شهادت برسند!

ب - شخصیت انسان و ارزش انسان با «محبوبش» و میزان محبتش به آن محبوب شکل و درجه می‌گیرد. انسان فطرتاً عاشق است. لذا اگر محبوبش را از او جدا کنند، متألم می‌شود و غصه می‌خورد و یکی از آثار شدت تألم و غصه، گریه است. لذا انسان به وقت از دست دادن پدر، مادر، همسر، فرزند ... و حتی برخی به هنگام جدا شدن از خانه، خودرو و سایر متعلقاتشان نیز گریه می‌کنند.

پس برای کسانی که امام حسین^(علیه السلام) محبوبشان است، مصیبت‌های وارده بر او و شهادتش تألم‌آور، حزن‌انگیز و گریه‌آور است.

ج - هیچ کس گریه نمی‌کند که چرا امام حسین^(ع) از دنیا رفت، چرا به مقام شهادت رسید، چرا به فیض اکبر و فوز عظیم نائل گردید و چرا سیدالشهداء شد، بلکه هر کس بر این گریه می‌کند که چرا بر محبوبش و آن هم چنین انسان والایی آن ظلم‌های ددمنشانه شد و چرا محبوب را این گونه از دست داد. در واقع هر کس برای خودش گریه می‌کند. برای جدا شدن از محبوب و برای ظلم‌ها و ستم‌هایی که با این فاجعه بر سر خودش آمده است. چنان چه وقتی حضرت علی^(علیه السلام) در بستر احتضار چشم باز نمودند و یکی از یاران با وفای خود را در حال گریه دیدند و از او پرسیدند: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: به حال خودم و برای خودم گریه می‌کنم که شما را از دست می‌دهم.

و یا وجود مبارک حضرت امیر^(علیه السلام) وقتی بدن مبارک حضرت فاطمه^(علیها السلام) را به خاک سپرد، بسیار گریه کرد. در حالی که می‌دانست او به لقاء الله و دیدار معشوق شتافته و در کنار پدرش در والاترین مقام و جایگاه جای گرفته است. اما بلند شده دست بر کمر گذاشته و فرمودند: بی‌ستون شدم.

در واقع این گریه برای این است که انسان، امام، رهبر، همراه، بهترین رفیق، پدری دلسوز و برادر مهربان خود را در این سفر سخت از دست داده است.

د - از طرفی دیگر، گریه بر محبوب از دست رفته، به ویژه اگر شهید باشد و بالاخص اگر از معصومین^(ع) باشد که اطاعت و پیروی آنان بر ما واجب است، نوعی ابراز و اظهار تداوم ارتباطی است که با قطع پیوند مادی در دنیا منقطع نگردیده است. چنین گریه‌ای انسان‌ساز است و آدمی را می‌سازد.

سوال ۱۵: مگر لعن کردن بد نیست، پس چرا در زیارت عاشورا این همه لعن وجود دارد؟ (۱۷ آذر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نظر به این که این شبهه بسیار شایع شده است باید به سه نکته‌ی بسیار مهمی که در ذیل به صورت خلاصه اشاره می‌گردد، توجه شود:

نکته‌ی اول: چه کسی گفته که مطلق لعن کردن بد است؟! این انحراف را دشمنان اسلام شایع کردند تا کسی با لعن کردن دشمنان خدا و رسول (ص) و اهل بیت (ع) و اسلام و مسلمین، بغض آنها را در دل و کلام پیروان، علیه ظالمین روشنگری و ضدتبلیغ صورت نپذیرد و لعن معاویه و یزید دیروز به «مرگ بر آمریکا، انگلیس و اسرائیل امروز نیانجامد»، تا آنها بتوانند راحت‌تر به ظلم و جنایات خود ادامه دهند.

خداوند متعال خود در قرآن کریم نه تنها کفار، منافقین و حتی دروغ‌گویان [کاذبین] را لعن کرده است، بلکه به لعن کردن انبیای الهی نیز تصریح نموده است، به ویژه لعن کفار بنی‌اسرائیل:

«لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ»

(المائدة، ۷۸)

ترجمه: از بنی اسرائیل آنان که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت و نفرین شدند. و این برای همان عصیان بود که ورزیدند و اصولاً مردمی تجاوزپیشه بودند.

خداوند متعال حتی راجع به کسانی که پس از ایمان کافر می‌شوند [مانند همان اقوامی که به رغم ادعای مسلمانی، اهل بیت (ع) را کشتند، یا امروز مثل حکام عرب کمر به قتل مسلمین بسته‌اند] به لعنت خدا، ملائک و همه‌ی انسان‌ها اشاره می‌نماید و این لعنت را جزای آنها می‌شمارد. یعنی می‌فرماید نه تنها مردم آنها را لعنت می‌کنند، بلکه این دعای آنها مستجاب است و به عذابشان افزوده می‌گردد:

«أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» (آل عمران، ۸۷)

ترجمه: آنها جز ایشان است که نفرین خدا و فرشتگان و مردم، همه بر آنها باشد.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» (البقره، ۱۶۱)

ترجمه: همانا کسانی که کافر شده و در حال کفر مردند لعنت خدا و ملائکه و همه‌ی مردم شامل حال ایشان است. (دقت شود که این لعنت کردن به مسلمین یا شیعیان اختصاص نیافته است، بلکه می‌فرماید جمیع انسان‌ها آنها را لعنت می‌کنند).

نکته‌ی دوم: لعنت، فحش یا ناسزا نیست. بلکه به معنای «دور از رحمت» است. بدیهی است که آدمیان را می‌توان از این لحاظ به دو دسته تقسیم نمود: یا در ظل رحمت الهی قرار دارند و یا دور شده از رحمت و «ملعون» هستند. و مهم است که انسان بداند چه کسانی با چه ویژگی‌هایی در ظل رحمت هستند و چه کسانی ملعون؟ تا نسبت به هر ظالمی نگویند: از کجا معلوم، شاید او هم به بهشت رود؟ این خرافه‌ها القاتات شیطانی حکام جور و مفسدین و نفی مسلمات دین است.

نکته‌ی سوم و حایز اهمیت: زیارت عاشورا، صرفاً زیارت امام حسین (علیه‌السلام) نیست، بلکه زیارت و حضور و در محضر ایشان در روز عاشورا و صحنه‌ی کربلا است. فرق دارد که مسلمان در حال آرامش و در مکه و مدینه و ... خدمت امامی برسد یا در میدان جنگ، زیارت عاشورا، زیارت امام در میدان جنگ است.

بدیهی است وقتی مسلمان در میدان جنگ در محضر امام (ع) قرار می‌گیرد، باید سریع جهت خود را مشخص و اعلام مواضع کند و بیان دارد که بر مبنای چه شناخت و اعتقادی، در کدام جبهه قرار دارد؟ لذا اگر دقت کنیم، متوجه می‌شویم که زیارت عاشورا، سراسر اعلام مواضع خودمان به حضرت امام (ع) است. می‌گوییم: «انی اتقرب» یا «لعنة الله منی» و ...

در این زیارت دوست شناسی و دشمن شناسی «تولی و تبری» خودمان را به حضرت امام (ع) اعلام می‌داریم و بیان می‌نماییم که چه کسانی را در «ظل رحمت الهی»، یعنی هدایت شده و هدایت‌کننده و چه کسانی را دور از رحمت، یعنی منحرف و منحرف‌کننده «ملعون» می‌شناسیم.

در این زیارت حتی به بصیرت و عمق دشمن شناسی خود اذعان می‌نماییم تا معلوم شود که جهت‌گیری ما از سر احساسات یا عادت یا فرهنگ غالب نیست [که غالباً فرهنگ غالب در دنیا همان فرهنگ یزیدی است]. بلکه از روی شناختی صحیح و اعتقادی راسخ به اسلام ناب می‌باشد.

لذا پس از سلام و جمیع سلام‌ها تا ابد، به آن حضرت عرض می‌کنیم:

«فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً آسَسَتْ آسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَن مَقَامِكُمْ وَأَزَالَتْكُمْ عَن مَرَاتِيكُمْ الَّتِي رَبَّبَكُمُ اللَّهُ فِيهَا وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهِّدِينَ لَهُم بِالْتَّمَكِينِ مِن قِتَالِكُمْ...».

یعنی اذعان می‌کنیم که ما نه تنها در دوست شناسی و دشمن شناسی ظاهرنگر و احساساتی و دمدمی و اسیر موج، جو و شایعات نیستیم، بلکه کاملاً با بصیرت امور را تعقیب می‌کنیم. لذا ابتدا نه یزید و شمر، بلکه بنیان‌گذاران جریان انحرافی و پایه‌گذاران ظلم را لعنت می‌کنیم. و ظلم را نیز صرفاً در کشتن، ترور یا قتل عام نمی‌بینیم، بلکه می‌گوییم: ظلم بزرگ‌تر، دور کردن شما از مقام و رتبه‌ای [خلافت و حکومت] است که خدا آن را برای شما قرار داده است نه برای جهال و ظالمین. و در درجه‌ی آخر لعنت می‌کنیم [دور از رحمت می‌شناسیم] کسانی را اقدام به جنگ کردند. و نه تنها آنان را، بلکه هر کس یا جریانی که به آنان کمک کرده است. و اعلام برائت از آنان می‌کنیم و با بیان «الی یوم القیامة» اذعان می‌کنیم که این موضع‌گیری، فقط مخصوص یک حادثه در یک برهه از تاریخ نیست، بلکه همیشگی است.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۱۶: آیا اگر امام زمان (عج) بیايد قرآنی دیگری می آورد؟ یا اگر حضرت علی (ع) خلیفه می شد قرآن دیگری داشتیم؟ (۳۳ آذر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ریشه‌ی این سؤال‌هایی که در ذهن پیش می‌آید و گاه دشمنان نیز سوءاستفاده کرده و آن را به صورت شبهه القاء می‌کنند، نگاه سطحی به همه‌ی امور و از جمله قرآن کریم و مباحث اصولی مانند توحید، نبوت، معاد و امامت و ولایت است.

سطحی‌نگر به قرآن کریم، گمان می‌نماید که قرآن یک سری الفاظ و جملاتی است که تحت عنوان آیات پشت‌سر هم چیده است و در نهایت هر کلمه، واژه یا آیه نیز معنایی هم دارد. ریشه‌ی علنی شدن این نوع نگاه [که در عوام بوده و هست] و نیز سازمان یافتن آن در بافت فرهنگی، سیاسی و حکومتی و هدایتی جامعه، به عصر خلیفه‌ی دوم برمی‌گردد که گفت: «حسبنا کتاب الله» یعنی کتاب خدا برای ما کافیست. و این اندیشه را امروزه وهابیت پی‌می‌گیرد. در این دیدگاه، کتاب خدا همین صفحات مسطور بین دو جلد است! و ظاهر آیات نیز برای فهمشان کفایت می‌کند و ضرورتی به تعمق و تفکر نمی‌بینند. اما معلوم است که همین ظاهر را نیز به دقت نخوانده‌اند و در معانی آن تعمق و تأمل و تفکر نکرده‌اند. چرا که در همین ظاهر آیات تصریح شده است که کتاب را به تنهایی نفرستادیم تا به تنهایی بتواند در هدایت و رشد فردی و اجتماعی مؤثر افتد. لذا فرمود:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: ما رسولان خود را همراه با معجزات روشن گسیل داشتیم، و با ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم را به عدالت خوی دهند ...

پس برای اخذ وحی و معارف الهی جهت هستی‌شناسی از یک سو و باید و نیایدهای منطبق با حقایق هستی از سوی دیگر، فقط کتاب نیامده است. بلکه در اصل، رسول [انسان کامل] آمده است و به همراه او «کتاب» و نیز «میزان» که باز همان الگو و انسان کامل است، ارسال شده است. لذا به هنگام رحلت فرمود: [از این سه رکن] من از میان می‌روم و دو رکن دیگر را باقی می‌گذارم.

این انسان کامل است که هدایت می‌کند، نه الفاظ یا نوشتارها. و انسان کامل نیز بر اساس حقیقت وحی الهی هدایت می‌کند که ظاهرش در قالب الفاظ و نوشتارها در اختیار ما قرار گرفته است.

پس نیازی نیست که قرآنی به غیر از این قرآن بیاورد. این معنا ناقض وحی و خاتمیت و هدایت است. بلکه حقیقت قرآن را تجلی داده و آیات الهی را تبیین نموده و احکام الهی را محقق می‌گرداند. و اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز کنار گذاشته نمی‌شد و به قرآن بدون امام بسنده نمی‌شد، همین کار را می‌نمود و این همه ظلم و جهالت به نام اسلام و قرآن به مردم تحمیل نمی‌شد و ظالمین بر مردم حکومت نمی‌کردند و با ادعاها، نظریات، ایسم‌ها و ... که همه در راستای منافع خودشان است مردم را به گمراهی و سپس استعمار و استثمار نمی‌کشیدند و عقول بشر رشد می‌یافت و زندگی دنیا گذری شیرین برای کسب معرفت و شناخت و تقرب به حق تعالی می‌گردید. چنان چه در دوران حکومت حضرت مهدی (عج) چنین خواهد بود.

سوال ۱۷: آن چه اهل سنت از شیعه فهمند مباحث علمی و عقلی نیست، بلکه سجده کردن بر امام رضا (ع) و آن هم پشت به قبله است. آیا این شرک نیست؟ چرا علما چیزی نمی گویند؟ (۳۶ آذر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مباحث و گرایشات اعتقادی، شعارهای حزبی یا تیمی نیستند که بتوان به این راحتی آنها را اثبات یا نفی نمود. نه اهل سنت حق دارند که با دیدن چند ایراد از چند نفر شیعه، مذهب «تشیع» را رد کنند و نه اهل تشیع حق دارند که با دیدن چند ایراد از چند نفر سنی، مذهب «تسنن» را نفی کنند. بلکه نفی یا اثبات مباحث عقلی، علمی و اعتقادی، دلیل و برهان می‌خواهد.

الف - هیچ مسلمانی [اگر واقعاً مسلمان باشد] به غیر از خدا بر احدی سجده نمی‌کند و اگر کسی این کار را انجام دهد، جاهل است. البته این جهل به شخص برمی‌گردد، نه به آموزه‌های دینی یا مذهبی او. چرا که در هیچ مذهبی و از جمله «تشیع» که همان اسلام ناب محمدی (ص) است، سجده جز بر خداوند متعال جایز نبوده و از مصادیق شرک است. و در هیچ آموزه‌ی تشیع نیز نه تنها سجده بر پیامبر یا امام نیامده است، بلکه بر هر چیزی جز خداوند متعال نهی شده و از مصادیق شرک و کفر قلمداد شده است.

ب - البته هیچ اشکالی ندارد که وقتی مؤمن به نعمتی می‌رسد، توفیق زیارت اولیاء الله را می‌یابد، آیات و نشانه‌های الهی را می‌بیند و یا آیات قرآن کریم را می‌خواند و ...، گریه کند و یا به سجده بیافتد، که البته این سجده برای خداوند است. برای شکر است، برای استغفار است، برای اعلان و اظهار بندگی است. چنان چه فرمود از نشانه‌های بنده‌های مؤمن و صالح خدا همین است:

«إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا حَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (السجده، ۱۵)

ترجمه: به آیات ما فقط آن کسانی ایمان دارند که چون بدان اندرزشان دهند سجده‌کنان بیفتند، و به ستایش پروردگارشان تسبیح گویند، بدون این که تکبر بورزند.

و البته آیات الهی فقط کلمات، واژگان و جملات نیستند. بلکه انبیا و اوصیای الهی، خود آیات اکبر، حی و ناطق الهی هستند. لذا خداوند کریم در قرآن فرمود که برادران یوسف چون به او رسیده و او را شناختند به سجده افتادند و هیچ نفرمود که این کار آنها شرک بود.

«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ حَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَ قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا...» (یوسف، ۱۰۰)

ترجمه: و پدر و مادر خویش را بر تخت نشاند، و همگی سجده‌کنان به رو درافتادند، گفت پدر جان! این تعبیر رؤیای پیشین من است که پروردگارم آن را محقق کرد ...

ج - سجده بر خداوند متعال نیز هیچ جهتی ندارد که بگوییم رو به قبله شد و یا پشت به قبله. بلکه فقط در نمازهای یومیه واجب است که رو به قبله نماز گذارده شود، چه قیامش و چه رکوعش و چه سجده‌اش. به همین دلیل نمازهای نافله را حتی در حرکت نیز می‌توان اقامه نمود.

د - البته بر شیعه‌ی بصیر و عاقل نیز لازم است از کاری که موجب وهن اسلام می‌گردد، خودداری کند و اگر می‌بیند ممکن است عده‌ای گمان کنند که سجده‌ی او نه بر خدا، بلکه بر غیر خدا است، از این کار پرهیز کند و علما نیز به حد کافی متذکر این معنا شده‌اند.

ه - اما گذاشتن صورت بر خاک درگاه محبوب، در صورتی که محبت به آن محبوب در طول محبت و عبادت الله جل جلاله باشد هیچ اشکالی ندارد. لذا نه فقط شیعه یا سنی، بلکه همه‌ی آدمیان دست‌بوس و پابوس محبوب خود هستند. عکس محبوب خود را می‌بوسند، نامه‌ی او را می‌بوسند، خاک درش را می‌بوسند، لباس او را به صورت می‌کشند ... و اساساً جان عزیز را فدای رسیدن و لقاء محبوب می‌کنند. تفاوت شیعه در این است که معرفت و محبتش به امام (ع)، در راستای محبت به پیامبر اکرم (ص) است و محبتش به پیامبر اکرم (ص) نیز در طول محبت به خداوند متعال است. و همین امر موجب عصبیت و لجاجت همه‌ی

جناح‌هایی است که از ولایت‌مداری شیعیان نگران و ناراحت هستند. وگرنه خود دست‌بوس، پابوس، خاک‌بوس و گاهی عبد دیگران و طواغیت و سایر مدعیان قدرت و ربوبیت نیز هستند و هیچ ابراز ناراحتی هم نمی‌کنند، چه رسد به شرک.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و بعضی از مردم کسانی هستند که بجای خدا شریک‌ها می‌گیرند و آنها را مانند خدا دوست می‌دارند و کسانی که به خدا ایمان آورده‌اند نسبت به او محبت شدید دارند، و اگر ستمکاران در همین دنیا آن حالت خود را که در قیامت هنگام دیدن عذاب دارند ببینند می‌فهمند که تمامی نیروها از خداست و خدا شدیدالعذاب است.

نتیجه: پس کسی به امام^(ع) سجده نمی‌کند، بلکه با رسیدن به محضر او برای خدا به سجده می‌افتد، چنان چه وقتی رو به قبله می‌کند، به سنگ سجده نمی‌کند، بلکه خدا را سجده می‌کند. و باید تأمل داشت که اگر خداوند به ملائک فرمود تا به آدم سجده کنند، به آدم نفرمود تا به سنگ سجده کند. بلکه آن آدم یا این کعبه [که زادگاه ولایت است]، قبله است و مقصود «امام» و الگو و پیشوا قرار دادن انسان کامل در عبادت و بندگی خداوند است، نه یک سری حرکات بی‌روح، بی‌معنی و بی‌جهت و غیرمنطقی.

دیگر آن که ما برای شناخت تفکرات، اندیشه‌ها و اعتقادات اهل سنت، به رفتار چند سنی توجه و استناد نمی‌کنیم، وگرنه لازم می‌آید که با دیدن بسیاری از رفتارها و به ویژه از سران سیاسی و مذهبی که اهل سنت آنان را «اولی‌الامر» یا «خلیفه الله» می‌خوانند و دیدن کرنش و خضوعشان در مقابل فراعنه‌ی زمان و یا با دیدن خوش‌گذرانی‌هایشان، اساساً [العیاذ بالله] حتی خدا را هم منکر شویم. بلکه به نگرش و تعریف آنها از خدا، اسلام، قرآن، پیامبر^(ص)، ولایت و ... دقت می‌کنیم و با وحی و سنت نبوی تطبیق می‌دهیم. لذا آنها نیز حق ندارند رفتار چند نفر را ملاک قضاوت در خصوص یک اندیشه یا اعتقاد مذهبی قرار دهند. این عوامی است.

سوال ۱۸: به واسطه‌ی کدام خطا یا ترک اولی پیامبری از نسل حضرت یوسف (ع) بیرون رفت؟ (۳۶ آذر ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر چه برخی گفته‌اند وقتی پدر و مادرش به دیدار او آمدند، ایشان کبر و غرور کرد و از اسب پیاده نشد و...، اما این تهمت بسیار سنگینی بر یک نبی الهی است و به هیچ وجه با توصیفی که خداوند متعال از انبیا و به ویژه آن حضرت در قرآن کریم ارائه می‌دهد انطباقی ندارد، لذا این گونه اقوال نه سند محکمی دارد و نه قابل قبول است.

کلام وحی در سوره‌ی یوسف^(ع) سراسر گواه بر علم، دانش، حکمت، ایمان، تقوا، صبر و اخلاق آن حضرت است تا جایی که خداوند متعال در بیان عصمت وی می‌فرماید هر گونه بدی و ناپاکی از او دور شده بود و وی را از بندگان مخلص خود برمی‌شمارد که مقام «مخلص» (به فتح لام)، بسیار رفیع‌تر از مقام «مخلص» است. و فرمود: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» - وی از بندگان خالص شده‌ی ما بود. (یوسف، ۲۴). حالا یک عده شایع کنند که ایشان کبر و غرور کرد، آن هم مقابل والدین، به دور از عقل، وحی و انصاف است.

پس کبر و غرور و امثالهم که هر مسلمان عوامی از مذمومیت آن مطلع است، از ساحت آن نبی معصوم به دور است، چه رسد به کبر و غرور در مقابل پدر و مادر. مضافاً بر این که قرآن کریم تصریح دارد که او برای پیشواز والدین به بیرون از مصر رفت و به خوش آمد گویی آنها برخاست و مقام آنها را بلند داشت. که آیات «وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمِينِينَ» (یوسف، ۹۹) و نیز «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ ...» (یوسف، ۱۰۰)، دلیل بر این مدعاست.

بلکه در مورد نسل نبوت باید به چند نکته توجه داشت: اول آن که خداوند متعال فرمود این خداوند است که بهتر از هر کس می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» - (الأنعام، ۱۲۴). دوم آن که خداوند متعال به حضرت ابراهیم^(علیه‌السلام) وعده داد که نبوت در نسلش ادامه یابد و البته فرمود عهد من به ظالمین نمی‌رسد، یعنی نبوت در میان نسل تو فقط به افراد صالح می‌رسد. و حضرت ابراهیم^(علیه‌السلام) نیز دو پسر به نام اسماعیل و اسحاق داشت که نبوت در نسل هر دو ادامه یافت تا در نسل اسحاق به حضرات موسی و عیسی^(ع) ختم شد و در نسل اسماعیل به حضرت محمد مصطفی^(صلوات‌الله‌علیه‌وآله) ختم گردید. پس این وعده فقط به حضرت ابراهیم^(ع) بود که تحقق یافت، نه به همه‌ی انبیا. سوم فرمود اگر فرزندی در نسل تو صلاحیت نبوت نداشت، به او نمی‌رسد، نه این که اگر به نسلی نرسید دال بر عدم صلاحیت یا معصیت شخص نبی باشد. پس اگر نبوت به نسل حضرت یوسف^(ع) نرسید، دلیل نیست که ایراد و اشکالی در او باشد و یا شخص او مرتکب خطا یا ترک اولی و ... شده باشد. او که خودش به این مقام رسید و از بندگان مخلص شد و اگر کبر و غروری در او دیده می‌شد، خودش از نبوت عزل می‌شد، نه این که خودش مورد تفقد و اکرام الهی قرار گیرد و از نسلش قطع شود.

لذا خطا یا گناه تراشیدن برای این پیامبر گرانقدر خداوند متعال، خود خطا و گناهی بس بزرگ است.

سوال ۱۹: آیا معراج پیامبر (ص) با همین جسم عنصری ایشان بوده؟ اگر چنین است چگونه ممکن است این جسم از آسمان ها و ... عبور کنند؟ (۴ دی ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بله چنین بوده است.

یکی از مشکلات بشر در خداشناسی و هستی شناسی همیشه این بوده که خداوند خالق را با خود که یکی از مخلوقات می باشد قیاس نموده است و مشکل دیگر نیز این بوده که چون خود را در انجام امری عاجز دیده، به جای آن که نتیجه بگیرد پس این امر واقع شده معجزه و دلیل و حجتی است، نتیجه گرفته که چون من از انجام آن عاجزم، لابد انجام این امر [حتی از ناحیهی حق تعالی] محال است و او نیز از انجام آن عاجز می باشد! در حالی که آنچه بشر از علم به دست آورده است، فقط کشف بخش کوچکی از تجلی علم الهی در عالم خلقت است.

اگر در زمانی مردم دیدند یا به آنها بیان شد که پیامبری سوار بر قالی یا هر شیء دیگری می شده و به باد فرمان می داده تا او را به نقطه ی مطلوب برود، عده ای که به خدا و علم و قدرتش ایمان آورده بودند پذیرفتند، اما مابقی اگر حاضر و ناظر بودند حمل بر سحر و جادو کردند و اگر غایب بودند حمل بر کذب و قصه های اساطیری نمودند. و حال آن که امروز بشر [هر چند هنوز نمی تواند چنین کاری کند و این کار همچنان معجزه است] اما به چند و چون آن پی برده و به جای قالی، هواپیما و سفینه ساخته و بر باد سوار شده و آن را به طرف نقطه ی مطلوب هدایت می نماید.

اگر زمانی مردم دیدند یا شنیدند که پیامبری با ضربه ی عصای خود آب رود را به دو نیم کرده، شاهدانی که ایمان نیاوردند گفتند سحر و جادو است و غایبانی از این دسته گفتند کذب و قصه ی اساطیری است، اما امروز [اگرچه هنوز آن معجزه را نمی توانند انجام دهند] ولی تونل های چند کیلومتری در عمق آب های اقیانوس ها یا دریاها احداث می کنند و شبانه روز از آنها عبور می کنند.

همین طور در گذشته اگر مردم فقط یک وجب زیر آب می رفتند و می ماندند خفه می شدند و اگر به ارتفاع ۵۰۰ متری کوهی می رفتند دچار کمبود اکسیژن، فشار و سکنه مغزی یا قلبی می شدند و هر امر دیگری در این راستا را محال می دانستند. اما امروز با کشف چند عنصر و کمی پیشرفت در صنعت و تجزیه و ترکیب عناصر، نه تنها ساعت ها غواصی می کنند بلکه با زیردریایی در عمق اقیانوس ها سفرهای طولانی می کنند، از زیر آب به سوی پایگاه ها یا تأسیسات یا تجهیزات دشمن در خاک یا فضا شلیک می کنند و با سفینه های خود تا ماه و مریخ و ... می روند و سفینه هایشان که از همین عناصر مادی زمینی تهیه شده است، از این جوها و فضاها عبور می کند و صدمه ای نمی بیند.

اما در عین حال برایشان دشوار است که بپذیرند اگر آنها توانسته اند به عناصر شیمیایی یا فیزیکی یا قواعد ریاضی این عالم خاکی اندک علمی بیابند و سفینه ای مرکب از فلز و ... را با سوخت فسیلی و ... به مریخ و مشتری بفرستند، یا اگر توانستند اشعه هایی را به کهکشان دیگری فرستاده و از انعکاس آنها به زمین عکس و فیلم بفرستند، برای خداوند عالمیان که همه چیز تجلی علم، حکمت و قدرت اوست، محال یا حتی سخت نیست که موجودی را با همین جسم عنصری از آسمان های مادی و غیرمادی عبور داده و به معراج برود. و نمی خواهند قبول کنند که اگر من با این علم اندک و ناقص خود توانستم تا به اینجا برسم، باید مشاهده ی علم و قدرت او را دلیل بر عجز خود [معجزه] بدانم نه تکذیب واقعه. اما بشر اصرار دارد با استناد به ضعف خود بگوید این کار از ناحیه ی خدا ممکن نیست، یا محال است. در حالی که اگر به همین علم ناقص و اندک و دستاوردهای خود نگاه کند، کاری بزرگتر از علم و قدرت بیشتر را نفی نمی کند. چه رسد به علم و قدرت الهی که همه چیز را او آفریده و تحت قدرت اوست و خود محکوم و مجبور به قواعد آفرینش نیست.

سوال ۲۰: چگونه می توان علم لدنی امام معصوم (ع) را اثبات نمود؟ (۱۰ دی ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

برای اثبات علم لدنی در امام معصوم^(ع) دلایل عقلی و نقلی بسیاری وجود دارد، از جمله آن که:

دلایل نقلی:

الف - وقتی خداوند متعال در قرآن کریم و آیهی تطهیر می فرماید اهل بیت^(ع) را از رجس «پلیدی» پاک و تطهیر نموده است، یعنی هیچ یک از اقسام و مصادیق رجس، که جهل نیز از جملهی آنها می باشد در آنها وجود ندارد. اگر علم کسی لدنی نباشد، مسبوق به جهل است و توسط معلم چیزی آموخته است. پس قبل از فراگیری جاهل بوده که با تطهیر و عصمت سازگاری ندارد.

ب - وقتی خداوند متعال در قرآن کریم، سورهی یس، آیهی ۱۲ می فرماید که همه چیز و از جمله همهی اعمال آدمیان و نیز آثار آن اعمال را در «امام مبین - امام آشکار» جمع کردیم، هم دال بر این است که باید در هر عصری امام آشکاری باشد و هم دال بر این است که علوم اولین و آخرین (کل شیء) در نزد آنها احصاء شده است.

ج - وقتی خداوند متعال در سورهی آل عمران، آیهی ۷ تصریح می نماید که هیچ کس آگاه به ظاهر و باطن و محکم و متشابه علوم قرآنی نیست، مگر خودش که آن را وحی و نازل فرموده و «الراسخون فی العلم»، معلوم می شود که علم راسخون در علوم وحی، علم الهی است، نه آموزه های بشری و الله جل جلاله باید و می تواند معلم این علوم باشد، نه دیگران.

توضیح: چون «الراسخون فی العلم» فعل جمع است، معلوم است که منظور فقط شخص پیامبر^(ص) نیست و چون کس دیگری به این علوم اشراف ندارد، خودش باید بفرماید که منظور چه کسانی هستند و به نقل از شیعه و سنی مکرر فرموده که منظور حضرت علی^(ع) و سایر ائمه^(ع) هستند.

د - وقتی پیامبر اکرم^(ص) [به سند شیعه و سنی] در حدیث غدیر کتاب قرآن را ثقل اکبر و امام ناطق را ثقل اصغر می خوانند، پس این دو به مثابه ی یکدیگرند. دو کتاب علم و هدایت الهی هستند که یکی به صورت مکتوب و دیگری به هیبت انسان کامل و ناطق ظهور یافته و نازل شده اند.

ه - وقتی قبول کردیم که طبق آیهی صریح قرآن کریم، پیامبر اکرم^(ص) جز وحی بر زبان نمی آورد و او نیز مکرر فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها» و یا «علم از من به علی سینه به سینه منتقل شد» و یا بدین مضمون به ایشان می فرماید که: «یا علی هر چه من می بینم تو می بینی و هر چه می شنوم تو می شنوی و تفاوت در این است که مخاطب وحی من هستم - یعنی من نبی هستم» و ده ها حدیث دیگری که در منابع شیعه و سنی ثبت است، معلوم می شود که آنها از علم لدنی پیامبر اکرم^(ص) برخوردار می باشند.

دلایل عقلی:

بدیهی است اگر کسی اصل «ولایت و امامت» معصومین^(علیهم السلام) را نپذیرفته باشد، با او سخن گفتن از علم لدنی امام^(ع) یا همان علم امامت بی مورد است. اگر وجود فاعل به اثبات نرسید، اثبات فعل او بی مورد است و اگر وجود موصوف به اثبات نرسید، اثبات صفت برای او معنا ندارد. پس او باید اول در اصول اعتقادی خود تجدید نظر کرده و از ابتدا مباحث توحید و نبوت را به ویژه در مبحث «ولایت» الله و ولایت رسول^(ص) و اولی الامر که در راستای ولایت الله جل جلاله است، مورد تحقیق و مطالعه قرار دهد. هر چند که او نیز می داند منطقی نیست که علم افرادی در طی ۲۰۵ قرن حضور علنی شان و ۱۴ قرن حضور علمشان به اثبات رسیده باشد، اما هیچ خبر و اطلاعی از معلمین آنها که لابد دانشمندتر از آنها بوده اند، در دست نباشد.

اما برای کسی که به وجود معصومین^(ع) و ولایت و امامت آنها علم و ایمان دارد، روشن و میرهن است که:

الف - کسی جز خداوند متعال و بالتبع رسولش^(ص) اشراف علمی به علوم وحی و ... ندارد که بخواهد به آنها بیاموزد.

ب - اگر کسی عالمتر از آنان بود، خداوند متعال آنها را به ولایت و امامت برمی‌گزید.

ج - عقلانی و منطقی نیست که خداوند متعال به همگان دستور اطاعت و تبعیت از کسانی دهد که عالمتر از آنها نیز در میان مردمان وجود دارد.

د - اگر کسی عالمتر [حتی در یک علم] و یا کاملتر [حتی در یک فضیلت] از امام باشد، امام نمی‌تواند در آن علم یا فضیلت، امام او باشد. بلکه بالعکس آن صادق است. پس امر به اطاعت و تبعیت همگان نیز بی‌مورد می‌شود.

ه - آشنا و مؤمن به عصمت، ولایت و امامت می‌داند که عصمت نتیجه‌ی علم است. پس اگر علم کسی حصولی باشد و از دیگران فراگرفته باشد، مسبوق به جهل می‌گردد و بالتبع عصمت از او ساقط می‌شود.

و - آشنا و مؤمن به عصمت، ولایت و امامت، به دلایل عقلی، نقلی و فطری می‌داند که معصوم^(ع) دروغ نمی‌گوید. پس اگر فرمودند: علم ما حصولی نیست و از دیگران یاد نگرفته‌ایم، بلکه حضوری است، پس صادق هستند و راست می‌گویند.

ز - و در نهایت برای آنان که امامت را قبول داشته یا ندارند، بیان می‌شود که اولاً علم بشری یا آموخته از بشر، یک جا و در تمامی علوم حاصل نمی‌گردد و مستلزم تعلیم و تعلم است و حتماً سابقه‌ی جهل به آن راه دارد. لذا لازم می‌آید که علم ائمه^(ع) نیز گام به گام حاصل گردد، پس لابد باید در ابتدا سخنان غیرعلمی نیز داشته باشند و بر اساس نظریه و آزمون سخن بگویند. ثانیاً ممکن نخواهد بود که علم امام ۵ ساله یا ۲۰ ساله یا شصت ساله، از همه‌ی دانشمندان عصر خویش و بعد از آن بیشتر باشد و ثالثاً دیگر امکان «تحدی» مانند تحدی قرآن کریم بر آنان ممکن نبود. و رابعاً باید امروزه علوم فراتر از علم آنان معلوم می‌گردید. و نهایت آن که حتی یک مورد هم در تاریخ ثبت نشده است که کسی مدعی گردد من فلان علم را به امامی آموختم.

سوال ۲۱: اگر امام رضا (ع) می‌دانستند که اگر این انگور را بخورند شهید می‌شوند [ایضاً سایر ائمه ع]، پس چرا خوردند؟ به این شبهه پاسخ کاملی دهید، چون بسیار مطرح می‌کنند تا علم امام را نفی کنند.
(۱۲ دی ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

پاسخی که ارائه می‌گردد جهت دانستن کاربران گرامی و مخاطبین آنهاست، وگرنه اگر کسی از روی لجاج و عناد بخواهد خود را به تهازل بزند، هیچ پاسخی برای او فایده ندارد.

دقت فرمایید که وقتی واژه‌ی «علم» را برای امام^(ع) یا هر فرد و موضوع دیگری به کار می‌بریم، فقط یک کلمه با یک معنا و مفهوم است، اما علم نیز مانند هنر و ...، تعاریف و تقسیمات و کاربردهای متفاوتی دارد. به عنوان مثالی در جهت سؤال مطروحه:

الف - گاهی علم انسان به عمل و نتیجه‌ی عمل خود تعلق می‌گیرد. مثلاً می‌داند که فردا چنین خواهد کرد و نتیجه‌اش چنان خواهد شد. چرا که انسان تا حدودی اندازه‌ها را می‌شناسد، علت و معلول‌ها، مسبب و اسباب و ... را می‌شناسد. این گونه حوادث معمولاً مشروط بوده و با «اگر» همراه هستند. یعنی به شرط این که چنین کند یا اگر چنین کند، چنان خواهد شد. لذا می‌تواند در آن نقش ایفا نماید و اگر از فعل یا نتیجه خرسند نبود، آن را انجام ندهد تا نتیجه‌اش نیز واقع نگردد. مثل این که گروهی برای تفحص به جنگل رفته باشند. آنها می‌دانند اگر قبل از تاریکی به مقر خود برنگردند، با خطرات مهلکی مواجه خواهند شد. لذا همین علم سبب می‌شود تا برگردند و با آن خطرات مواجه نشوند.

نمونه‌ی این گونه اعمال به تناسب علم، در زندگی روزمره‌ی ما بسیار است و نمونه‌های بارزی نیز در زندگی معصومین^(ع) وجود داشته است. به عنوان مثال: پیامبر اکرم^(ص) می‌دانستند که اگر امشب در شهر بمانند و در خانه و بستر خود بخوابند، ترور خواهند شد. لذا از خانه و شهر دور شدند تا ترور نشوند.

ب - گاهی علم انسان به غیر از فعل یا حادثه، به «تکلیف» نیز تعلق می‌گیرد. مثل این که امام حسین^(علیه‌السلام) می‌دانستند اگر بروند شهید خواهند شد و نه تنها ایشان، بلکه بسیاری دیگر نیز بر اساس اخبار گذشته بر این امر اطلاع داشتند. اما علم ایشان که فقط به این حادثه محدود نبود، بلکه به «تکلیف» و نتایج عمل خود که آن تکلیف را ایجاب می‌نمود نیز علم داشتند و این علم سبب گردید که به کربلا بروند و شهید هم بشوند.

این نوع علم در ما نیز وجود دارد. مثل آن که بسیجی می‌داند اگر وارد این میدان مین شود، شهید خواهد شد، اما علم به تکلیف دارد و می‌داند که برای دفاع از اسلام و نجات سایر مجاهدین راه اسلام و ممانعت از غلبه‌ی دشمن، باید برود و رضایت خدا در این است. لذا پا در میدان مین گذاشته و شهید هم می‌شود. چنانچه هم امام حسین^(ع) و هم حضرت علی اکبر^(ع) و هم سایرین از دوست و دشمن می‌دانستند که اگر حضرت علی اکبر^(ع) وارد میدان گردند، شهید خواهند شد. اما علم به تکلیف در دفاع از اسلام، ولایت و امام و نتیجه‌ی این شهادت در حفظ و نشر اسلام ناب سبب شد تا به میدان رفته و شهید شوند. بدیهی است هر کسی که علم به «تکلیف» دارد، می‌تواند به وظیفه و تکلیف خود عمل نکند، اما چون به نتیجه‌ی عمل و رضای الهی نیز علم دارد و خود نیز به آن خشنود است، به تکلیف عمل می‌کند.

ج - گاهی علم، به «قضای حتمی» الهی تعلق می‌گیرد. در این صورت هم می‌داند که آن قضای حتمی الهی چیست و هم می‌داند که قضای حتمی قابل تغییر نیست. یعنی اگر قضای حتمی الهی این باشد که کسی در نقطه‌ای بمیرد یا کشته شود، حتماً این حادثه اتفاق می‌افتد. لذا خداوند متعال به کسانی که از ترس مرگ به جهاد و جنگ نرفته و نمی‌روند می‌فرماید:

«قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (آل عمران، ۱۵۴)

ترجمه: بگو ای پیغمبر اگر در خانه‌های خود هم بودید باز آن که سرنوشت آنها در قضای الهی کشته شدن است از خانه به قتلگاه به پای خود البته بیرون می‌آمدند تا خدا آنچه در سینه پنهان دارند بیازماید و هر چه در دل دارند پاک و خالص گرداند و خدا از راز درون‌ها آگاه است.

حد کمی از این علم در همگان وجود دارد. مثلاً همه می‌دانند قضای حتمی الهی بر این است که در هر لحظه و هر نفس انسان پیرتر و فرسوده‌تر می‌شود و در نهایت می‌میرد. اما این علم سبب نمی‌شود که انسان بتواند قضای الهی را تغییر دهد. لذا سعی، کوشش و تدبیری نیز در این عرصه از خود نشان نمی‌دهد.

علم به ساعت یا چگونگی مرگی که در قضای حتمی الهی رفته است، به غیر از معصومین^(ع) در برخی دیگر نیز وجود دارد، لذا از قبل، خبر آن را به اطرافیان داده‌اند. به عنوان مثال: شهید محراب، حضرت آیت الله مدنی^(ه)، امام جمعه‌ی وقت تبریز، که از اکابر علما، فقها و عرفا بود، سال‌ها قبل از شهادتش در یک مصاحبه‌ای که در روزنامه‌ها نیز درج شد، گفت: من در جوانی [حدوداً ۲۰ سالگی]، جدم امیرالمؤمنین^(علیه‌السلام) را در خواب دیدم و ایشان به من فرمودند: «پسرم! تو در جایی شهید می‌شوی که به آن می‌گویند کربلا!» دقت شود که فرمودند «در کربلا»، بلکه فرمودند «در جایی که به آن می‌گویند کربلا» و در آن دوره به خاطر ترورهای پیاپی و کشتارهای بی‌رحمانه بعثی‌ها و ...، شعار «ایران شده کرب و بلا» رایج بود.

د - علم معصوم^(ع) به لحظه، مکان و چگونگی شهادتش، از همین نوع علم به قضای حتمی الهی است. لذا تدبیر برای تغییر قضای الهی معنا و مفهومی ندارد. به ویژه برای معصوم^(ع) که نه تنها تسلیم، بلکه راضی به قضا و قدر الهی می‌باشد. چنان چه شاهدیم امام حسین^(ع) در گودال قتلگاه و در نفس‌های آخر، به تعبیری، روی دو زانو خون آلود نشسته و دستانشان را به آسمان بلند نموده و عرض می‌کنند: «الهی راضیاً برضائک» - یعنی پروردگارا من راضی به رضای تو هستم. و در دعاهاى مؤثره نیز بسیار آورده شده است که خدایا مرا «بقسمک راضیاً» قرار بده، یعنی به قسمت، قضا و قدر تو راضی باشم. چرا که حتی اگر انسان ناراضی هم باشد، این قضای حتمی الهی واقع می‌شود، پس چه بهتر که عبد تسلیم معبود باشد، نه یاغی ناراضی. چنان چه می‌فرماید: ظهور اتفاق می‌افتد، دین خدا حاکم می‌گردد، اگر چه مشرکین را خوش نیاید و ناراضی باشند:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (التوبه، ۳۳)

ترجمه: اوست که پیغمبرش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه‌ی دین‌ها غلبه دهد اگر چه مشرکان کراهت داشته باشند.

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (الصف، ۸)

ترجمه: می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند و خدا تمام کننده‌ی نور خویش است هرچند که کافران کراهت داشته باشند.

پس انسان فقط در زمینه‌ی علم به اتفاقات و حوادث مشروط می‌تواند تدبیری برای تغییر اندیشیده و فعل دیگری انجام دهد. اما علم به قضای حتمی الهی، دلیلی بر توان برای تغییر آن نیست و اساساً اهل عصمت^(ع) تسلیم قضای الهی هستند.

حال این که مثلاً چرا قضای الهی، شهادت امام حسین^(ع) باشد؟ و یا شبهه کنند که پس یزید بی‌گناه است! مقوله‌ی دیگری است. فقط جهت زدودن این شبهه به طور خلاصه مطرح می‌گردد که وقتی انسان با علم و اراده‌ی خود شرایطی پدید می‌آورد که حفظ دین و بیدار کردن مسلمین و سایر انسان‌ها در طول تاریخ، مستلزم ریخته شدن خون حسین^(ع) است، قضای الهی بر آن تعلق می‌گیرد.

سوال ۲۲: چرا خدا آدم را اینگونه خلق کرد که بعد هم بهشت و جهنمی بیافریند. (۱۲ دی ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خداوند متعال انسان را به گونه‌ی بدی نیافریده است که او را مؤاخذه کنیم که چرا چنین آفریدی؟! و اساساً از خداوند علیم، حکیم و سبحان هیچ فعل بد یا شرّی صادر نمی‌گردد، چرا که او خیر محض است.

عالم خلقت، تجلی ذات حق تعالی می‌باشد. هر چه از حیات، علم، زیبایی، قدرت، قوام و ... دیده می‌شود، تجلی آن ذات حی، علیم، جمیل، قادر، قوام و ... است. اما هر مخلوقی در درجه‌ای از هستی قرار دارد و در میان آنها «آدم» و بنی‌آدم (انسان)، را از بالاترین مراتب وجود برخوردار نمود. لذا فرمود:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (التین، ۴)

ترجمه: که ما انسان را به بهترین نظام خلقت خلق کردیم.

خداوند متعال همه‌ی اسماء (نشانه‌ها)ی خود را که می‌خواست در انسان متجلی نمود و او را مظهر اتمّ اسماء (نشانه‌های) خود معرفی کرد، که از جمله «اراده و اختیار» است. چرا که خداوند متعال مختار و صاحب اراده است. این اراده و اختیار را در انسان متجلی نمود و به همین دلیل انسان را سرآمد سایر مخلوقات [حتی ملائک] و خلیفه‌ی خود قرار داد و فرمود: «يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ - شما را جانشینان این سر زمین کند. (النمل، ۶۲)»

اراده و اختیار (عقل، منطق، شعور، امکان و توان انتخاب و عمل)، مستلزم این است که انسان مانند سایر مخلوقات در انتخاب «هدف» و پیمودن مسیر «رشد» مجبور آفریده نشود و برای رشد او نیز حدی مفروض نباشد و بتواند هستی و کمال محض، یعنی الله جلّ جلاله را هدف گرفته و به سوی او حرکت نماید. لذا فرمود شما را در انتخاب هدف و پیمودن راه رسیدن مجبور خلق نکردم، چرا که با پیامبر درونی (عقل) و پیامبر بیرونی (نبی و وحی) و شواهد علمی و حتی حسی (عالم خلقت و حقایق عالم هستی)، راه رشد از راه گمراهی را برایتان روشن نموده‌ام:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...» (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: هیچ اکراهی در این دین نیست، همانا کمال از ضلال متمایز شد ...

و نیز فرمود فطرت شما را موحد آفریدم، از این رو همگان عاشق کمال (الله جلّ جلاله) هستید و با یازده قسم به کائنات نیز تأکید نمود که خوبی و بدی هر کس را به خودش الهام می‌نمایم:

«فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (الشمس، ۸)

ترجمه: [و در اثر داشتن چنان نظامی در خلقت عالم و انسان] خیر و شر آن را به آن الهام کرد.

سپس این انسان را در عوالم متفاوت [مانند: عوالم شهود، روح، ملائکه، عقل، فطرت، عشق و ...] سیر داد و در هر عاملی نیز امکان لازم را در اختیار او گذاشت تا کسب معرفت نماید و بالا رود. سپس فرمود، به پایین‌ترین عالم وجود که جرم و ماده و حیوانیت است (زمین) نیز سفر کن و برای کسب معرفت این عالم مادی و حیوانی، بدن مادی و حیوانی را نیز در اختیار انسان قرار داد و هشدار داد که مراقب باشید، حیات دنیوی را مکان استقرار خود نبینید و با توجه صرف به بدن حیوانی، در حیوانیت غوطه‌ور نگردید، اینجا فقط محل عبور و گذر است. و هشدار داد که مراقب باشید، برخی [بر اساس اراده و اختیار خود] غفلت کرده و به حیوانیت و متاع قلیل و زودگذر دنیا خو می‌کنند و به همین دلیل قصد دشمنی و درندگی شما را خواهند داشت:

«قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» (الأعراف، ۲۴)

ترجمه: فرمود: فرود آید که برخی با برخی دیگر مخالف و دشمنید و زمین تا هنگام معینی جایگاه شما است.

مسیر، «**اَنَا اللَّهُ و اَنَا الیه راجعون**» است. یک سیر نزولی است از خداوند خالق تا زمین و یک سیر صعودی است از زمین تا خدا. اما برخی پس از رسیدن به پایین ترین مرتبه ی خلقت، هیچ مایل نیستند تا حرکت کرده، رشدی نموده و صعودی کنند. پس در همین مراحل زمینی می مانند. برخی فقط به رشد نباتی خود توجه می کنند و برخ دیگر توجه شان تا حیوانیت هم پیش می رود و در این مرحله توقف می کنند. اما حیات ادامه دارد و حیات برزخی در پی مرگ آغاز می شود و پس از آن حیات اخروی وجود دارد.

بدیهی است که انتخاب ماندن در «نار» یا رسیدن به «نور» در اختیار آدمی است و البته خداوندش او را هدایت می کند و رحمان و رحیم نیز هست، مگر این که افرادی عناد و لجاج داشته باشند. اینها خود جهنم را برای خود برمی فرزند و خود آتش گردان ها و هیزماهای جهنم خود هستند.

اما بهشت، ضیافت است. بهشت ورود به مراحل کامل حیات است. در آنجا هم نتیجه و اجر اراده، انتخاب و عمل هست و هم اضافه بر آن جایزه و پذیرایی از محبوب است و بالاتر از همه جای گرفتن نزد معشوق واقعی «عند ملیک مقتدر» یعنی رسیدن به والاترین مراتب وجود است. پس نظام خلقت، بسیار زیباست و انسان در «احسن تقویم» خلق شده است. لذا باید شاکر باشیم که ما را از نیستی و عدم پدیدار نمود و انسان آفرید تا رشد نموده و خلیفه ی او گردیم و به بالاترین مراتب وجود دست یابیم. خداوند متعال هیچ کس را برای جهنم نیافریده است که بپرسیم چرا؟ اما برخی خود عناد می کنند.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۲۳: نحوه‌ی بهره‌مندی ما از امام زمان (عج) در دوران غیبت ایشان چگونه است؟ (۱۵ دی ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

با اندکی دقت مشخص می‌گردد که نحوه‌ی بهره‌مندی انسان از هر منبع فیضی [چه معنوی و چه مادی] به دو صورت «اجباری یا فهری» و نیز «اختیاری» انجام می‌پذیرد.

به عنوان مثال می‌توان به بهره‌مندی انسان از خورشید اشاره نمود. خورشید یک بهره‌ی عام برای عالم حیات، به ویژه در منظومه‌ی شمسی و کره‌ی زمین دارد و یک بهره‌ی خاص برای توجه خاص به نور، انرژی، جاذبه ... و فواید آن دارد. در بهره‌ی عام فرقی نمی‌کند که کسی خورشید را بشناسد یا نشناسد و نگاه مثبتی به آن داشته باشد و یا اصلاً با خورشید قهر کند، در هر حال این بهره یا فیض عام به او می‌رسد. حتی اگر عوامی با خورشید لج کند و به غاری رود تا هیچ نوری نبیند و گرمایی نگیرد، اگرچه در نهایت هلاک می‌گردد، اما همان مدت بقایش در غار و نفس کشیدن یا خوردن و آشامیدنش، به فیض عام خورشید است. و کسی که با علم یا دانش ابتدایی یا تخصصی متوجه خورشید می‌گردد، بهره‌های خاص می‌برد.

بهره‌مندی از فیوضات الهی [هر چه که باشد] در جنبه‌های مادی یا معنوی، که همگی پس از نزول، به دست حجت او در زمین بین انسان‌ها و سایر موجودات عالم توزیع می‌گردد نیز همین طور است. لذا حضرت امام مهدی (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) فرمودند:

«وَجَهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي، فَكَالْإِنْتِفَاعِ الشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ» (صحيفة المهدي^(ع)، ص ۲۳۸)

ترجمه: کیفیت بهره‌وری از من در دوران غیبت، همچون بهره‌وری از خورشید است در هنگامی که ابرها آن را از دیدگان می‌پوشانند.

در یک جمله یعنی: دیده شدن یا نشدن در بهره‌مند شدن از وجود من تأثیر چندانی ندارد.

برای روشن‌تر شدن مسئله‌ی «غیبت» و چگونگی بهره‌مندی در این دوران به نکات ذیل توجه گردد:

الف - فیض بردن از امام^(ع) نیز به دو طریق اجباری و اختیاری است. لذا حتی کسانی که نه تنها شیعه یا مسلمان نیستند، بلکه اساساً کافر، مشرک و معاند هستند نیز از وجود مبارک امام^(ع) فیض می‌برند و همه‌ی فیوضات الهی، از جمله فیض وجود و رزق از طریق ایشان است. چنانچه در سوره‌ی یس، آیه‌ی ۱۲ می‌فرماید: «كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ». اما بدیهی است چنانچه یک کشاورز یا باغبان آگاه و یا یک دانشمند فیزیک از خورشید بهره‌های اختیاری هم می‌برد، کسانی که امام شناس هستند، بهره‌های فراوان‌تری را نصیب خود می‌گردانند.

ب - اگرچه زیارت شخص امام^(ع) و استماع کلام مبارک ایشان برای مؤمن (نه همگان) توفیق و مایه‌ی سعادت است، اما بهره‌ای که از امام^(ع) می‌بریم، از وجود ایشان است، نه از جسم ایشان. چه بسا بسیاری مانند آنان که شخص پیامبر اکرم^(ص)، امیرالمؤمنین^(ع)، حضرت فاطمة‌الزهراء سیده‌النساء‌العالمین^(ع) و سایر حجج الهی را دیدند و کلامشان را هم شنیدند، اما به جای هدایت، گمراه‌تر شدند و حتی اقدام به ترور و قتل آنان نمودند، بسیاری امام را ببینند، اما هیچ بهره‌ای نبرند.

اما مسلمانی که در بغداد بود و پیامبر اعظم^(ص) را نمی‌دید، یا در مدینه یا ری بود، اما امام علی^(ع) در کوفه را نمی‌دید ... و شیعه‌ی با معرفتی که اکنون امامش را نمی‌بیند، از فیض خاص به خاطر این معرفت و ایمان و نیز از توجهات خاص امام^(ع) برخوردار می‌گردد.

ج - غیبت امام مهدی^(عج)، غیبت وجود مبارک ایشان نیست، بلکه غیبت از شناخته شدن در انظار عمومی است. لذا در مورد چگونگی زندگی و غیبت ایشان چنین بیان شده است: «یَمْشِي فِي الْأَرْضِ - رُوحِي فِي السَّمَاءِ - عَيْنُ كُلِّ مُؤْمِنٍ عَلَيَّ» یعنی در آسمان و در چاه و پشت کوه قاف و بالای ابرها نیست - «كَأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ - عَيْنُ كُلِّ مُؤْمِنٍ عَلَيَّ» یعنی در آسمان و در چاه و پشت کوه قاف و بالای ابرها نیست - «يَرَوْنَهُ - عَيْنُ كُلِّ مُؤْمِنٍ عَلَيَّ» یعنی در آسمان و در چاه و پشت کوه قاف و بالای ابرها نیست - «يَرَوْنَهُ - عَيْنُ كُلِّ مُؤْمِنٍ عَلَيَّ»

لَا يَعْزُبُونَ - ولی نمی‌شناسندش». چنانچه آدمی در روز بسیاری را می‌بیند، ولی نمی‌شناسد و چون نمی‌شناسد متوجه نمی‌شود که دیده است. پس غیبت، غیبت از شناسایی است.

این که گفته می‌شود امام غایب است و ما منتظر هستیم، منتظر به دنیا آمدن یک امام نیستیم، بلکه او از انظار غایب است و ما نیز منتظر حکومت ایشان هستیم. وگرنه خودشان که غیب نشده‌اند تا منتظر ظهورشان باشیم.

د - عالم محضر خدا و بالتبع محضر حجت خداست. پس اگر ما او را نمی‌بینیم، او ما را می‌بیند و از همه‌ی احوالات ما آگاه است. چنان چه فرمود:

«فَاتَا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَبْنَائِكُمْ، وَ لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ» (صحيفة المهدي^(ع)، ص ۳۴۴)

ترجمه: ما بر اخبار و احوال شما آگاهیم (به اوضاع شما احاطه‌ی علمی داریم)، و هیچ چیز از اوضاع شما بر ما پوشیده و مخفی نمی‌ماند.

پس همگان از وجود مبارک ایشان بهره‌مند می‌گردند، چه شیعیان خالص و خُص و چه ناآشنایان و چه دشمنان عنود. اما فیض و بهره‌ی کسی که امام را می‌شناسد، در طی مسیر به سوی هدفش «اللَّهُ جَلَّ جلاله»، به امام^(ع) تاسی می‌کند و در غیبت ظاهری امام، نه تنها غفلت و فراموشی ندارد، بلکه همیشه مطیع امر مولا بوده و متوجه او و به یاد اوست، از فیض توجهات خاص نیز برخوردار می‌گردد. حضرت^(عج) می‌فرمایند:

«إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمَرَاغَاتِكُمْ، وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ، لَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ»

(صحيفة المهدي^(ع)، ص ۳۴۶)

ترجمه: ما از رسیدگی و سرپرستی شما کوتاهی و اهمال نکرده و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم، که اگر جز این بود، دشواری‌ها و مصیبت‌ها بر شما فرود می‌آمد و دشمنان شما را ریشه‌کن می‌کردند.

ه - پس به غیر از بهره‌مندی از فیض عام وجود آن حضرت^(عج)، الطاف و عنایاتی که به رغم بی‌مهری‌ها و فراموشی‌هایمان عطا می‌فرمایند به ما می‌رسد، اما هر چه بیشتر ایشان را بشناسیم، باور کنیم، محبت داشته باشیم و برای ظهور و حکومتش کار و تلاش کنیم، خودمان رشد کرده و به کانون فیض نزدیک‌تر می‌گردیم و بیشتر بهره‌مند شده و مورد توجهات و عنایات ویژه‌ی آن حضرت قرار می‌گیریم. چنانچه امام رضا^(ع) فرمودند: امام، پدر، برادر و رفیق مهربان، دلسوز و توانمند هستند.

سوال ۲۴: دو واژه رشد و هدایت در قرآن به چه معنایی است، انواع هدایت و نقش عقل در این میان چیست؟ (۲۳ دی ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

رشد، هدایت و عقل سه مقوله‌ی متفاوت هستند، هر چند با یکدیگر مرتبط و در هم تأثیرگذار می‌باشند، لذا به نکات ذیل توجه شود:

الف - رشد: اگرچه موضوع، مصداق و زمینه‌ی رشد در هر مقوله‌ای فرق دارد، اما یک معنا بیشتر از آن قابل انتزاع نمی‌باشد و آنه هم «نیل به کمال» است. انسان از یک سو موجودی ضعیف و بالتبع نیازمند است و از سوی دیگر «عاشق کمال» است و چون نه نیازش حدی دارد و نه کمال قابل محدود نمودن است (که اگر محدود شود خود نقص است، نه کمال)، پس انسان عاشق کمالی است که حدی نداشته باشد که اصطلاحاً به آن کمال مطلق می‌گویند. اما این اصطلاح است، وگرنه در واقع کمال، کمال است و مطلق و غیرمطلق ندارد.

عشق بی‌حد به کمال بدون حدّ، همان عشق به خداوند متعال است که در فطرت همگان وجود دارد. به همین دلیل همگان عاشق حیات، علم، قدرت، غنا، زیبایی، سلامت، رأفت، جود، کرم و ... بی‌حد هستند که همگی اسماء و نشانه‌های الهی است. «هو الحی» - «هو العلیم» - «هو الغنی» و ...

ب - هدایت: اما «رشد» چه مثبت و چه منفی، بدون هدایت صورت نمی‌پذیرد، چنان چه هر حرکتی به هر سمتی (حتی حرکات مادی)، بدون هدایت و هادی صورت نمی‌پذیرد.

چنان چه شاهدیم در قرآن کریم نیز به واژه‌ی «رشد» و نیز «ضرورت» هدایت و هادی در یک آیه و در داستان برخورد حضرت موسی^(ع) با عبد صالح که همان خضر پیامبر^(ع) است، اشاره شده است. حضرت موسی^(ع) از حضرت خضر^(ع) می‌پرسد: آیا اجازه می‌دهی که تو را در آموختن علم رشد تبعیت کنم؟ چرا که می‌داند این رشد با جهل حاصل نمی‌گردد، بلکه باید علم آن را بیاموزد، لذا نیاز به معلم و هادی دارد:

«قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» (الکهف، ۶۶)

ترجمه: موسی بدو گفت: آیا تو را پیروی کنم که به من از آنچه آموخته‌ای کمالی بیاموزی [علم رشد و کمال بیاموزی]؟

هدایت الهی نیز به تناسب نحوه و حکمت خلقت و چگونگی مخلوقات و نیاز آنها - که همگی راه رشد را می‌پیمایند - به دو صورت انجام می‌گیرد: یکی هدایت در خلقت است، مانند نظم هدایت شده‌ای که در تمامی ذرات درونی و بیرونی خود می‌بینیم، که به آن «هدایت تکوینی» می‌گویند. و یکی هم هدایتی که ویژه‌ی انسان مختاری است که به او عقل و منطق و قوه‌ی اختیار و انتخاب داده شده است. یعنی او را از مبدأ و مقصد و چگونگی عالم هستی مطلع نموده و سپس راه را از چاه نشانش می‌دهند و برایش راهنما و معلم و هادی هم می‌گذارند و سپس می‌فرمایند: دیگر تو آزاد و مختاری که هر مقصدی را خواستی هدف بگیری و در هر راهی که خواستی قدم بگذاری، چرا که راه «رشد» از راه «ضلالت» و گمراهی روشن شده است. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» - هیچ اکراهی در این دین نیست، همانا کمال از ضلال متمایز شد. (البقره، ۲۵۶)

در واقع «هدایت» به سوی رشد، مستلزم انطباق با حکمت‌ها، قوانین، مسیر، مقصد و حقایق عالم هستی است. این قوانین گاهی به اجبار و در خلقت اعمال می‌گردد (تکوین) و گاهی به صورت ابلاغ بیان می‌گردد (تشریح)، که اطاعت آنها نشانه‌ی پیروی از عقل و عامل رشد و کمال انسان می‌گردد.

ج - عقل: در کنار حس و فطرت (که به دل تعبیر می‌گردد) یکی از ابزار شناخت انسان «عقل» است. انسان برخی از امور یا آنچه موجود هست را با حس می‌شناسد، مانند تمامی عناصر عالم مادی و مشخصاتی چون رنگ، بو، وزن، گرما، سرما و ... - برخی دیگر را با دل یا فطرت می‌شناسد، مانند: محبت،

خشم (حب و بغض)، کینه، حرص، طمع، زیبایی و لذت معنوی ... و برخی دیگر را با عقل می‌شناسد: مانند هستی یا وجود، علت و معلوم و

عقل دارای بدیهیات اولیه است که کسی آن را به انسان آموزش نداده است، بلکه در خلقتش نهادینه شده است. مثل این که عقل جمع بین نقیضین را نمی‌پذیرد، معلول بی‌علت، حرکت بی‌محرک، حادث بدون محدث و ... را نمی‌پذیرد و خلاف آن حکم می‌دهد و هر امری را نیز به همین بدیهیات اولیه برگردانده و منطبق کرده و می‌شناسد.

عقل در واقع چراغ راه است و راه را از چاه نشان نمی‌دهد و چون هرگز خطا نمی‌کند، مسیر رشد را به خوبی به انسان نشان می‌دهد و به همین دلیل نامش را «پیامبر درونی» گذاشتند.

از امام صادق (علیه‌السلام) می‌پرسند: عقل چیست؟ می‌فرماید: آنچه شما را به سوی خدا ببرد. یعنی راه رشد به سوی کمال را (که جز خدا نیست) نشان دهد. می‌پرسند: پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ می‌فرمایند: آن عقل نیست، بلکه ادای عقل و شیطنت است. (اصول کافی، ج ۱)

ه - دقت شود که انسان الزاماً به سوی چیزی که می‌شناسد نمی‌رود. چه آن که انسان دشمن را هم می‌شناسد و ابلیس نیز خدا را می‌شناخت. در واقع عقل روشنگر است، اما عامل و انگیزه‌ی حرکت نیست. مثل این که خیابانی روشن باشد، دلیلی ندارد که «من» در آن راه بروم. بلکه انسان به سوی چیزی که آن را دوست دارد «محبوب و معشوق» حرکت می‌کند و عقل، معشوق حقیقی را معرفی می‌نماید. عقل عامل شناخت و عشق عامل حرکت است و انسان عاشق کمال (خدا) می‌باشد و همه‌ی انحرافات نیز به این دلیل است که برخی تجلی کمال را به جای خود کمال فرض نموده و عاشق مصادیق و سایه‌ها می‌شوند و به دنبال آنها و به سوی آنها می‌روند.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و بعضی از مردم کسانی هستند که به جای خدا شریک‌ها می‌گیرند و آنها را مانند خدا دوست می‌دارند و کسانی که به خدا ایمان آورده‌اند نسبت به او محبت شدید دارند.

علت، عامل و انگیزه‌ی همه‌ی حرکت‌ها «محبت» و هدف و مقصد همه‌ی آنها نیز قرب و وصال و لقای «محبوب» است. خواه محبوب، دنیا و مظاهرش باشد، خواه خداوند متعال جل جلاله.

سوال ۲۵: از کجا بفهمیم که حضرت مهدی (عج) تا کنون ظهور ننموده‌اند و ظهور ایشان چگونه اثبات می‌شود؟ (۳۹ دی ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگرچه این سؤال، به نوبه‌ی خود سؤال مستقل، کامل و درستی است که از سوی کاربر گرامی مطرح شده است و همگان باید در این گونه امور تفکر و تأمل کنند و پاسخ صحیح سؤال‌های خود را جویا گردند تا با شناختی کامل‌تر به ایمانی راسخ‌تر دست یابند، اما توجه به یک نکته‌ی مهم نیز ضروری است که بسیار سعی می‌کنند تا اگر نتوانستند باوری را از ما بگیرند، دست کم اذهان را نسبت به آن مشوش، شبهه‌ناک و مردد کنند و این شیوه‌ای است که از همان ابتدای ظهور اسلام اعمال شده و در هر دوره‌ای به گونه‌ای، گاه کم‌رنگ‌تر و گاه پررنگ‌تر خودنمایی کرده است.

اما پاسخ: دقت داشته باشیم که هر چیزی یا هر کسی دارای مشخصه‌ها، صفات، آثار و علائمی است که اساساً شناخت و تمیز اشیاء یا خواص یا حالات یا مفاهیم و مصادیق اعتقادی و ارزشی بر اساس آنها انجام می‌گیرد. محال است کسی فارسی حرف بزند و بگوید شاید این انگلیسی است - محال است کسی کویر ببیند و بگوید شاید دریاست - محال است کسی بیمار شود و بگوید شاید این سلامتی است و...، چرا که هر یک مشخصه‌ها و نشانه‌های معلوم و آشکاری دارند. لذا بدیهی است خداوندی که این اسماء (نشانه‌ها) را برای شناخت و تمیز خلق نموده است، برای حجج خود (نبی یا امام)، نشانه‌ها و براهین واضح‌تری قرار داده تا کسی به اشتباه نیفتد و وجود مبارک آن حضرت (عج) نیز از این قاعده‌ی کلی مستثنی نمی‌باشند. برای ایشان نیز دو دسته مشخصه‌هایی معرفی گردیده که برخی به «شخص» ایشان اختصاص دارد و برخی دیگر به «ظهورشان» اختصاص می‌یابد.

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيْتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ» - هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است. در نتیجه معلوم می‌شود که لابد مشخصه‌های لازم برای شناخت ایشان، چه به لحاظ شخصی و چه به لحاظ شخصیتی (امام) ارائه شده است، وگرنه شناخت ممکن نبود.

الف - مشخصه‌های فردی: در مورد مشخصه‌های فردی ایشان از زبان مبارک حضرت رسول اکرم (ص) تا سایر معصومین (ع) توصیف‌های بسیاری وجود دارد. مثلاً: او هم نام من است، کنیه‌اش نیز کنیه‌ی من است و شبه‌ترین انسان‌ها در صورت و سیرت «خلقت و اخلاق» به من است - نهمین فرزند، از نسل امام حسین (ع) می‌باشد - نام پدرش حسن است - تولدی پنهانی خواهد داشت و ... همه مشخصاتی است که اغلب از بیان مبارک حضرت رسول اعظم (ص) صادر شده است. لذا هر کس مدعی شود و فاقد این مشخصات [به اصطلاح شناسنامه‌ای] باشد، دروغگو و مفتر است.

ب - مشخصه‌های ظهور: همچنین [نه فقط در بیان مشخصه‌های کلی امر ظهور، بلکه در خصوص ایشان و چگونگی ظهورشان] مشخصه‌های معینی ذکر شده است، مانند: دارای دو غیبت است - غیبت دوم او آن قدر طولانی است که مردم کم معرفت و ضعیف‌الایمان دچار شک و تردید می‌گردند - از کعبه پیام می‌کند - حضرت عیسی (ع) نیز نازل شده و در نماز به او اقتدا می‌نماید - نشانه‌های انبیای گذشته تا حضرت خاتم (ص) در نزد اوست - با دشمنان خدا و ظالمین می‌جنگد - شیعیان به همراه رهبری که به معرفت و صداقتش ایمان دارند نزد او می‌روند، او نشانه‌های مهدویت را می‌خواهد و امام (ع) به او ارائه می‌دهند. او بیعت کرده و به دنبال او شیعیان بدعت خواهند کرد (و امام‌صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: به خدا که او امام را می‌شناسد، ولی به خاطر اعتماد مردم این نشانه‌ها را مطالبه می‌نماید) و ... نیز در بیان پیامبر اکرم (ص) و اهل عصمت (ع) بسیار است.

پس اگر اشخاصی سر خود و به خاطر هوای نفس ادعای امام‌زمانی و ظهور کردند و یا حکومت‌های ظالم مانند انگلیس، افرادی را برای اغفال مسلمین [مانند سید باب برای ایران یا غلام احمد قادیانی برای هندوستان و پاکستان و ...] به این نام به عرصه آورده و آنها ادعای مهدویت و ظهور کردند، دروغگویی آنان چه به لحاظ شخصی و چه به لحاظ شخصیتی و امر ظهور، بلافاصله معلوم و اثبات می‌گردد.

ظهور شخص ایشان از کعبه‌ی معظمه نیز یک امر ساده، پنهان و آرامی نیست که کسی متوجه نشود. بلکه یک تحول بزرگ جهانی است که همگان دست کم خیرش را می‌شنوند و پیوستن اهل معرفت و ایمان، بروز و ظهور کلیه نشانه‌هایی که داده شده بود، آغاز قیام جهانی با دعوت و حجیت که برای هر عقل سلیم و مسلمانی قابل درک و اتمام حجت باشد، جنگ با ابرقدرت‌ها و ظالمین و شکست‌های پیاپی آنان و ... دلیل و اثبات ظهور شخص ایشان خواهد بود.

سوال ۳۶: چرا از معجزات انبیا که خداوند در قرآن به آنها اشاره نموده هیچ اثری باقی نمانده است؟

(۴ بهمن ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به چند نکته‌ی مهم باید توجه شود:

الف - معجزه «فعلی» است که به امر خداوند توسط نبی و رسول او انجام می‌پذیرد تا اتمام حجت و سبب یقین گردد، به ویژه برای کسانی که بیشتر تابع حس هستند تا عقل. لذا دیدن، بیشتر از تعقل و تفکر و براهین عقلی بر آنان اثر می‌گذارد. و افعال نیز مانند طبیعت یا بنا و ... ماندنی نیستند. به عنوان مثال اگر طوفان و سیل نوح آمد و همگان را به جز ایمان آوردگان غرق کرد، این طوفان و سیل به اتمام رسید. حضرت موسی^(ع) عصایش را به زمین زد و ماری شد و ریسمان‌های جادوگران را بلعید و سبب شد آنها ایمان بیاورند، دوباره آن را به صورت عصا به دست گرفت و فعل نیز به انجام رسید، یا اگر رود نیل با ضربه‌ی عصا شکافته شد تا آنها عبور کنند، کار به اتمام رسید و رود دوباره به جریان طبیعی خود بازگشت. یا اگر حضرت عیسی^(ع) کور و بیمار را شفا داد یا مرده را زنده کرد، اینها «فعل» هستند و تمام شدند و بالاخره عمر همان شفایافتگان نیز به اتمام رسید و ...

ب - هر یک از انبیا و رسولان الهی در عصر خود مخاطبینی داشتند که معجزه برای آنان رخ داده است. پس دوام معجزه برای دیگرانی که دیگر مخاطب آن رسول نیستند، ضرورت و معنایی ندارد و اگر وسیله‌ی معجزه نیز باقی بماند، چون نبی رحلت کرده، آن وسیله معجزه‌ای نخواهد داشت. مضاف بر این که معجزه بر اساس شرایط محیطی در آن عصر بوده است که در اعصار دیگر متغیر شده است. به عنوان مثال در دوره‌ی حضرت موسی^(ع) جادوگری رونق داشت و جادوگران اشیایی را به عنوان إلهه به مردم معرفی می‌کردند و در زمان حضرت عیسی^(ع)، طبیب‌ها مدعی الوهیت می‌شدند و این معجزات بطلان فریب آنها بود.

از این رو، با توجه به این که اسلام دین جهانی است و مخاطبین رسول اعظم^(ص) تمامی مردمان در تمامی اعصار و مکان‌ها هستند، معجزه‌ی خاص وی نیز «علم و حکمت» است که در قالب «کتاب - قرآن» برای همگان باقی مانده و خواهد ماند. و به همین خداوند متعال در قرآن کریم تحدی می‌نماید تا اگر کسی مدعی شد، یا شک کرد، تلاش کند مثل آن را بیاورد و اگر همه‌ی دانشمندان در اعصار مختلف نتوانستند، معلوم شود که این کلام، کلام وحی و معجزه است.

ج - در عین حال نه معجزه، بلکه آثار انبیا و اقوام گذشته باقی ماند تا قابل مطالعه باشد. چنان چه از بهشت الهی، حجرالاسود - از حضرت آدم^(ع)، قبر وی در جوار قبر حضرت امیرالمؤمنین^(علیه‌السلام) - از حضرت نوح^(ع)، جایگاه ساخت کشتی در مسجد کوفه و بازمانده‌ی کشتی در بلندی‌های کوه آرات - از حضرت ابراهیم^(ع)، کعبه‌ی معظمه که قبله‌ی مسلمین است و نیز جای پایشان در مقام ابراهیم^(ع) - گفته می‌شود کویر لوت، همان مکان عذاب الهی به قوم لوط است - از دوره‌ی حضرت موسی^(ع)، بدن فرعون که در نیل غرق شد و قبور فراعنه در اهرام ثلاثه و اهرام‌های کوچک‌تر و باز از ایشان و نیز حضرت عیسی^(ع)، مسجد الاقصی - و از حضرت محمد مصطفی^(صلوات‌الله‌علیه‌وآله) «کتاب و امام» باقی مانده است تا برای همگان در تمامی اعصار معجزه باشد.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: www.x-shobhe.comپایگاه خبر و عکس ایران (خبری، تحلیلی، تصویری): www.iranpn.com

سوال ۲۷: موضوع مژده‌ی پایان صفر به حضرت رسول اکرم(ص) و دق‌الباب مساجد چه سندی دارد و چرا؟

(۸ بهمن ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ماه صفر هیچ فرقی با ماه‌های دیگر ندارد و اصلاً چنین روایتی وارد نشده است که مردم پایان ماه صفر یا آغاز ربیع‌الاول را به حضرت رسول‌الله(ص) مژده دهند تا بهشتی شوند و یا ...، بلکه این گونه مطالبی که رایج می‌گردد، فقط سوءاستفاده‌ای است که برخی دشمنان برای تحریف حقایق و وقایع تاریخی می‌نمایند تا هم حقیقتی را تحریف و واقعیتی را پنهان دارند و هم اذهان عمومی مردم را به سوی خرافه‌گرایی سوق دهند.

گاه حضرت برای تأیید یا تکذیب شخص یا جریان، به جای اسم نشانه می‌دادند تا هر کجا این نشانه دیده شد، حقانیت و یا بطلان نیز آشکار باشد و در ضمن تأیید غیبی نیز به اثبات رسد تا دل مردمان مطمئن و محکم گردد. روزی هم برای اثبات مؤید و بهشتی بودن ابوذر فرمودند: آن که الآن از در مسجد داخل می‌شود و پایان ماه «آزار - رومی» را خبر می‌دهد، اهل بهشت است و ابوذر وارد شد و چنین نمود.

در این خصوص مطلب تحقیقی جالبی در رجانویز درج گردید که عیناً در ذیل ایفاد می‌گردد.

در مورد «دق‌الباب» مساجد نیز همین‌طور است، شیطنتی است که خرافه‌سازان وسوسه کردند و عوام پذیرفتند. نه تنها هیچ سندی ندارد، بلکه خلاف است. چنان چه مقام معظم رهبری در پاسخ استفتایی در این مورد ضمن نهی، امر به جلوگیری از آنان نمودند:

پاسخ دفتر حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای به استفتائی درباره‌ی دق‌الباب مساجد: «عمل فوق‌الاشاره مستند روایی ندارد و شیوه قابل تأیید نیست، اگرچه اصل اذکار و ادعیه و طلب حاجات از خداوند متعال عمل پسندیده است، لیکن اشکال در شیوه‌ی عمل به نحو یاد شده است. آقایان علماء اعلام (دامت‌افاضاتهم) و مؤمنین (ایدهم‌الله‌تعالی) با پند و اندرز و موعظه و نصیحت از رواج چنین رفتارهایی که چه بسا ممکن است، منتهی به وهن مذهب شود، جلوگیری کنند». (معاونت فرهنگی تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی)

متن منتشره در مورد پایان صفر و آغاز ربیع - رجانویز:

مهدی الله خواه: با پایان یافتن ماه صفر و حلول ماه ربیع‌الاول شاهد رواج یک باور غلط در جامعه ایمانی هستیم که در شرایط کنونی از طریق پیامک یا ایمیل، منتشر می‌شود. این باور غلط که به صورت بشارت بهشت از قول پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) در راستای خوشنودی ایشان از پایان یافتن ماه صفر و آغاز ماه ربیع‌الاول صورت می‌گیرد، متأسفانه باعث شده اصل و شأن حدیث، مورد غفلت قرار گرفته و مفهوم آن وارونه جلوه داده شود.

مرحوم استاد علی اکبر غفاری صفت، از اساتید و صاحب‌نظران برجسته در حوزه‌ی علوم حدیث، نقل می‌کردند که حتی این باور غلط در برخی نقاط ایران به صورت سنگ زدن به در مساجد بعد از اذان صبح روز اول ربیع‌الاول، انجام می‌شده است.

و اما اصل واقعه چیست؟

لازم به ذکر است این روایت در شأن یکی از بهترین صحابه‌ی پیامبر بزرگوار اسلام (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) است که به دلیل رواج آن باور غلط، محور حدیث به کلی فراموش شده است.

این حدیث در باب «معنی قول النبی(ص) من بشرني بخروج آذار فله الجنة» از کتاب معانی الاخبار (النص/۲۰۴) و همچنین کتاب علل الشرایع مرحوم شیخ صدوق (ج ۱/ص ۱۷۵) و در روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه اثر مرحوم محمد تقی مجلسی (ج ۱۳/ص ۳) و با سلسله‌ی سند ذیل بیان شده:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُؤَدَّبِ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ

بُنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بَهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ

سلسله‌ی سند به صحابی بزرگوار، عبدالله بن عباس منتهی می‌شود که ایشان اصل واقعه را این گونه توصیف می‌کند:

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ النَّبِيُّ ص دَاتَ يَوْمٍ فِي مَسْجِدِ قُبَا وَ عِنْدَهُ نَقَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ،

از ابن عباس نقل شده که گفت: روزی پیامبر^(ص) به همراه تعدادی از اصحابشان در مسجد قبا نشستند،

فَقَالَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْكُمُ السَّاعَةَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ،

رسول خدا^(ص) فرمود: اولین کسی که الان بر شما وارد می‌شود، مردی از اهالی بهشت است،

فَلَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ قَامَ نَقَرٌ مِنْهُمْ فَخَرَجُوا وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يُحِبُّ أَنْ يَعُودَ لِيَكُونَ أَوَّلَ دَاخِلٍ فَيَسْتَوْجِبَ الْجَنَّةَ،

برخی از اصحاب تا این سخن را شنیدند، برخاسته و از مسجد خارج شدند، تا دوباره وارد شده و اولین کسی باشند که بهشت بر او واجب می‌شود،

فَعَلِمَ النَّبِيُّ ص ذَلِكَ مِنْهُمْ فَقَالَ لِمَنْ بَقِيَ عِنْدَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ: إِنَّهُ سَيَدْخُلُ عَلَيْكُمْ جَمَاعَةٌ يَسْتَبِقُونَ. فَمَنْ بَشَّرَنِي بِخُرُوجِ آذَارٍ فَلَهُ الْجَنَّةُ،

پیامبر^(ص) متوجه شده، و به بقیه‌ی اصحاب که نزد ایشان بودند، فرمودند: اکنون جماعتی در حال سبقت گرفتن از یکدیگر، بر شما وارد می‌شوند، (ولی از میان آنها) کسی که پایان یافتن ماه آذار (نام یکی از ماه‌های رومی معادل ماه خرداد و در آن زمان معادل ماه صفر) را بر من بشارت بدهد، اهل بهشت است،

فَعَادَ الْقَوْمُ وَ دَخَلُوا وَ مَعَهُمْ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ،

آن جماعت برگشتند و وارد شدند و ابوذر رضی الله عنه نیز همراهشان بود،

فَقَالَ لَهُمْ فِي أَيِّ شَهْرٍ نَحْنُ مِنَ الشُّهُورِ الرُّومِيَّةِ؟

پیامبر به آنها فرمود: ما در کدامیک از ماه‌های رومی هستیم؟

فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ قَدْ خَرَجَ آذَارٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

ابوذر گفت: یا رسول الله! ماه آذار به پایان رسیده است.

فَقَالَ ص قَدْ عَلِمْتُ ذَلِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ وَ لَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَعْلَمَ قَوْمِي أَنَّكَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ وَ أَنْتَ الْمَطْرُودُ عَنِّي حَرَمِي بَعْدِي لِمَحَبَّتِكَ لِأَهْلِ بَيْتِي فَتَعِيشُ وَ حَدَّكَ وَ تَمُوتُ وَ حَدَّكَ وَ يَسْعُدُ بِكَ قَوْمٌ يَتَوَلَّوْنَ تَجْهِيْزَكَ وَ دَفَنَكَ أَوْلَيْكَ رُفَقَائِي فِي الْجَنَّةِ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ

پیامبر فرمود: ای اباذر! من این مسأله را می‌دانستم ولی دوست داشتم قوم من بدانند که تو مردی از اهالی بهشتی، و چطور این‌گونه نباشد، در حالی که تو بعد از من به دلیل محبتت به اهل بیتم، از حرم من طرد (تبعید) می‌شوی، تنها زندگی می‌کنی و تنها می‌میری، و قومی که امر کفن و دفن تو را انجام می‌دهند، به واسطه‌ی تو خوشبخت می‌شوند، آنها دوستان من در بهشتی هستند که به پرهیزکاران وعده داده شده است.

تذکر فوق برای بیان این مسأله است که در بین کتب حدیث، تنها روایتی که اشاره به پایان یافتن ماه صفر و آغاز ربیع داشته باشد، همین روایت است؛ بنابراین لازم است جامعه‌ی مؤمنین، در عین توجه به مناسبت‌های دینی از ترویج باورهای غلط و وارونه از دین اجتناب کرده و با آغاز ماه ربیع الاول، یادآور بزرگواری،

زندگی و منش حضرت اباذر به عنوان یار باوفای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) و یکی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشند که به مقام اهل بیته ایشان نائل شد.

(«با اباذر، اِنَّكَ مَثَلُ اَهْلِ الْبَيْتِ» أمالی مرحوم شیخ طوسی/النص/ص ۵۲۵)

با توجه به مضمون روایت ذکر شده، امید است که با آغاز ماه ربیع، مانند گروهی که با دفن و تکریم حضرت اباذر (علیه السلام)، به عنوان «دوستان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده» معرفی شدند، ما نیز با یادآوری مقام و تأسی به او که در راه محبت اهل بیت و وفاداری به ایشان، در سخت ترین شرایط، جاننش را فدا کرد، به جایگاه ایشان نائل شویم.

پی نوشت:

جهت مطالعهی بیشتر مراجعه کنید به کتاب تلخیص مقیاس الهدایه علامه مامقانی / تلخیص و تحقیق: استاد علی اکبر غفاری صفت / انتشارات دانشگاه امام صادق (علیه السلام) / چاپ اول / سال ۱۳۶۹ / ص ۲۴۵

www.x-shobhe.com

سوال ۲۸: چرا قبور ائمه را زیارت می‌کنیم؟ آیا سوره التکاثیر و پیامبر اکرم (ص) از آن نهی نمودند؟ (۱۰ بهمن ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا با ذکر و تلاوت دو آیهی مبارکه‌ی مورد بحث، با مفاد و مضامین آن آشناتر می‌گردیم:

«**أَلْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ**» (تکاثیر، ۱ و ۲)

ترجمه: کثرت گزایی شما را به «لهو» واداشته است * تا جایی که به خاطر آن به زیارت مقابر رفتید.

مشرکین از آن جهت که در الوهیت و ربوبیت «کثرت‌گرا» بوده و هستند، در همه‌ی موارد کثرت را شاخصه‌ی تفخر قلمداد می‌کنند. لذا امتیاز و تفاخر آنان نیز به زیادی برخوردار از مواهب و متاع دنیوی بود. امروزه نیز چنین است و برای آنها کثرت سرمایه، پول، ملک، خودرو، دفعات سفرهای داخلی و خارجی، البسه، خدم و حشم، وجه امتیاز و مایه‌ی تفاخر و تکبر و نشانه‌ی قدرت است.

در آن زمان زیادی مال و اولاد و اسب و گله مایه‌ی تفاخر بود. لذا افراد و اقوام برای کسب امتیاز و تفخر، دائم به ازدیاد و شمارش مایملک می‌پرداختند و همین امر سبب شد که زیادتی مردگان را نیز به فهرست شمردنی‌ها اضافه کنند و دائم به این کار بیهوده «لهو» مشغول گردند. در دو آیه‌ی فوق این کار مذمت شد و فرمود: این کثرت طلبی شما را به لهو «**أَلْهَيْكُمُ**» (بازی بیهوده) مشغول نموده است، تا آنجا که به قبرستان‌ها رفته و مرده‌هایتان را می‌شمیرید! پس چنان چه مشهود است این دو آیه هیچ ربطی به جواز یا عدم جواز زیارت اهل قبور ندارد. چرا که هیچ مسلمانی برای کثرت‌گزایی، شمارش و تفاخر به زیادتی به قبرستان و زیارت اهل قبور نمی‌رود.

اما در خصوص اصل موضوع «زیارت اهل قبور» در فرهنگ اسلام، دو دسته روایات وجود دارد که اهل تشیع و تسنن آنها را به سندهای محکم بیان داشته‌اند. دسته‌ای به زیارات قبور مشرکین بازمی‌گردد، که پس از اسلام به مسلمین دستور داده شد به زیارت قبور آنها نروند، اما دسته‌ی دوم به زیارت قبور مؤمنین، از اهل عصمت^(ع) گرفته تا سایر مؤمنین و از جمله پدر، مادر، فرزند و سایر ارحام تعلق دارد، که دستور داده شده به زیارت آنها بروند و تأکید شده که بسیار هم مستحب است. چنانچه حضرت فاطمه‌ی زهراء (علیها السلام) نیز در زمان پدر بزرگوارشان و پس از آن به زیارت قبر حمزه‌ی سیدالشهداء و سایر شهداء علیهم السلام می‌رفتند. به سند اهل تشیع، احادیث و روایات از پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت^(ع) در این زمینه بسیار است، اما در ذیل به ایفاد چند حدیث از معتبرترین کتب و منابع مسلمانان اهل سنت بسنده می‌گردد:

- سلیمان بریده از پدرش، از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است که فرمود: زمانی شما را از زیارت قبور نهی کردم، آگاه باشید که از این به بعد قبور را زیارت کنید. (صحیح مسلم، جلد ۳ صفحه ۶۵ دارالفکر)

معلوم می‌شود نهی اول مربوط بر سال‌های ابتدایی بوده که مسلمان شده‌ها به زیارت قبور مشرکین می‌رفتند و بر اساس فرهنگ و سنت جاهلیت عمل می‌نمودند و دستور دوم مربوط به زیارت قبور مؤمنین می‌باشد.

- از عایشه نقل شده که سیره‌ی پیامبر بر این بود که هر شبی که ایشان نزداو بود، در آخر شب به بقیع می‌رفت و می‌گفت: «درود بر شما که در خانه‌ی مؤمنین آرمیده‌اید، و به شما آنچه که درباره‌ی فردا وعده داده شده بود، عنایت گردید، و ما نیز به شما ان‌شاءالله ملحق خواهیم شد، خدایا اهل بقیع را پیامرز.» (صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۹)

- از حسین بن علی^(ع) نقل شده: فاطمه دختر پیغمبر، قبر عمویش حمزه را در هر جمعه زیارت می‌کرد؛ سپس نماز می‌خواند و نزد قبر او می‌گریست. (المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۵۳۳؛ سنن البیهقی الکبری، ج ۴، ص ۷۸)

- ابن مسعود از پیامبر (ص) نقل می‌کند: آگاه باشید، از این پس قبور را زیارت کنید؛ چرا که شما را نسبت به دنیا بی‌اعتنا می‌سازد و آخرت را به یاد می‌آورد. (سنن ابن ماجه، جلد ۱، صفحه ۵۰۱)

پس زیارت اهل قبور مؤمنین و مسلمانان و دعا، خیرات و فاتحه برای آنان از رفتارهای بسیار خوب و شایسته و مؤثری است که پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت^(ع)، بسیار بر آن توصیه نموده‌اند. به ویژه زیارت قبور پیامبر اکرم (ص)، ائمه‌ی اطهار^(ع)، شهداء، علما و بزرگان اسلام و ارحام.

سوال ۲۹: اگر خداوند روزسان است، پس چرا روزانه این همه آدم از گرسنگی می‌میرند؟! (۱۷ بهمن ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در این که «رزاق» خداوند متعال می‌باشد شک و تردیدی وجود ندارد که بپرسیم «اگر»؟ چرا که به جز او کسی خالق و نیز مالک چیزی نیست که بتواند به دیگران چیزی بدهد و افراد حتی مالک خیر و شر خودشان هم نیستند که بتوانند به دیگری خیری برسانند. و این حقیقتی است که حتی کافر با کمی تأمل مجبور می‌شود به آن اقرار نماید. چنان چه فرمود:

«وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ صَرّاً وَ لَا نَفْعاً وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُوراً» (الفرقان، ۳)

ترجمه: (ولی گروهی) سوای خدا، خدایانی گرفتند که چیزی خلق نکنند و خودشان مخلوقند، اختیار سود و زیان خویش ندارند و اختیار مرگ و زندگی و تجدید حیات ندارند.

مقوله‌ی رزق و رزاقیت الهی، مبحث میسوطی است که باید از جهات مختلف مورد توجه و بحث قرار گیرد، اما در پاسخ سؤال مطروحه به نکات ذیل اشاره می‌گردد:

الف - رزق الزاماً آب، نان، گوشت، لوبیا و ... نیست، بلکه هر چه از مادی و معنوی به انسان برسد، رزق است که از جانب خداست. علم، قدرت، زیارت، تلاوت قرآن، عبادت، ثروت و ...، همه رزق است. و رزق هر کس، آن چیزی نیست که اندوخته کرده است، بلکه آن چیزی است که مورد مصرف او قرار می‌گیرد.

ب - یک موقع بحث از «منبع فیض» است که بلاشریک، الله جل جلاله است، اما یک موقع بحث از «مرزوق» است که مستلزم فراهم بودن شرایط، مساعد بودن زمینه و گنجایش ظرف است. لذا وقتی بحث از رزاقیت الهی می‌شود، یعنی مردم گمان نکنند که با علم و هنر خودشان می‌توانند به خودشان یا دیگران روزی برسانند. و عده‌ای گمان نکنند که انواع بت‌های انسانی یا مصنوع می‌توانند روزی‌رسان باشند. و به خاطر روزی، بندگی شیاطین دورنی و بیرونی را نمایند. به فارون گفتند: از این رزقی که خدا به تو داده، به دیگران نیز چیزی بده. گفت: من این ثروت را با هنر، تلاش و مدیریت خود به دست آوردم. خدا هم فرمود: پس خودت و ثروتت با هم به درون زمین فرو روید. [تا بفهمی و بفهمند که این هنر و قدرت خودت نیست] و رزق تو آن بود که مصرف کردی.

ج - خداوند «محبی» است، یعنی حیات را او می‌دهد، اما دلیل نمی‌شود که همگان برای همیشه در این دنیا زنده باشند، خداوند «ممیت» است، یعنی مرگ را نیز او می‌دهد، اما دلیل نیست که همگان سریعاً بمیرند، علم را نیز خداوند می‌دهد، اما همگان عالم نمی‌شوند، و همین طور است قدرت، نعمت و سایر فیوضات الهی. پس شرایط، زمینه‌ها، ظرفیت‌ها و ...، همگی برای کسب فیض (رزق) لازم است و اینها نیز قوانینی است که خداوند در خلقتش وضع نموده است و گزیری از آنها نیست.

د - سؤال فوق مانند این می‌ماند که بپرسند: «اگر خداوند ممیت است، پس چرا عده‌ای می‌توانند نه فقط آدم‌کشی، بلکه نسل‌کشی کنند؟». اگر علم را خداوند می‌دهد، پس چرا این همه جاهل وجود دارد و در نهایت این که اگر خداوند متعال هدایت می‌کند، پس چرا این همه منحرف وجود دارد؟!

علت و پاسخ این چراها، همان نظام و قانونمندی حکیمانه‌ی خلقت و عدم رعایت دستورات شرع است که منطبق با آن قوانین خلقت می‌باشد. در این عالم، نظام «علی» وجود دارد، یعنی هر چیزی معلول چیز دیگری می‌باشد و هم نظام تأثیر و تأثر و هم حرکت و محرک و انسان با کشف اندکی از آنچه در عالم مادی خلقت وجود دارد، صاحب تکنولوژی پیشرفته می‌شود، اما با بد عمل کردن، لایه‌ی ازون را هم سوراخ می‌کند! حال آیا می‌شود سؤال نمود که اگر زمین و آسمان‌ها ملک اوست، پس چرا لایه‌ی ازون سوراخ شد؟! خیر. چرا که نظام علیت یعنی همین. یعنی قانون خلقت چنین است که اگر چنین نمایی، در نتیجه چنان می‌شود.

اگر چاقویی یا ترکشی بر قلب کسی فرو رود، او می‌میرد. این قانون خداوند است. همچنین «اختیار» نیز قانون خداوند متعال و حکیم است، یعنی انسان مختار است و می‌تواند این کار را بکند. و «دین» بیان همین چه باید کردها و چه نباید کردهاست.

پس اگر ظلم، استعمار، استثمار، نظام سرمایه‌داری لیبرال دموکراسی، اسراف، جهل و ... حاکم شد، عده‌ای از گرسنگی می‌میرند، چنان چه عده‌ای از پرخوری و مستی می‌میرند. و تمامی این بلاها از ناحیه‌ی انسان بر انسان تحمیل می‌گردد. همین انسانی که به خاطر کشف چند فرمول علمی از حقایق عالم مادی، گمان دارد دیگر خودش به کمال رسیده و دیگر نیازی به هدایت ندارد:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (الروم، ۴۱)

ترجمه: در دریا و خشکی فساد ظاهر گشت به خاطر کارهای بد مردم، تا خدا به این وسیله بعضی از آثار کار بد را به ایشان بچشاند.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۲۰: چرا میزان استفاده از لوازم آرایشی در کشور ما بسیار بالاست؟ (۱۸ بهمن ۱۳۹۰)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

اساس این معضل ریشه‌ی فرهنگی - سیاسی دارد و سابقه‌ی آن نیز به چند دهه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی برمی‌گردد. چنان‌چه اگر به آثار و نتایج مطالعات جامعه‌شناسان دهه‌های قبل از انقلاب یا برخی از مقالات مندرج در مطبوعات آن زمان مراجعه شود، مشهود می‌گردد که معضل استفاده‌ی بسیار لوازم آرایشی در ایران قدمتی دیرینه دارد.

فرهنگ‌سازی غرب در کشورهای عقب‌مانده، در حال توسعه و نیز وابسته جهت فروش محصولات و کالاهای تولید شده در غرب، یک اصلی بود که با جدیت تمام در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های خرد و کلان دنبال می‌شد و سپس تبلیغات مستقیم و یا غیرمستقیم نیز آن را شایع می‌نمود. لازمه‌ی تبلیغ برای ایجاد چنین بازاری و رونق آن، در درجه‌ی اول القای احساس عقب‌ماندگی، تحقیر و تحریک به غرب‌زدگی برای جبران عقده‌ها بود و آنچه که از غرب [در هر موردی] به عنوان الگو، انسان پیشرفته‌ی غربی معرفی می‌گردید، همه نمادهای عوامی و عقب‌افتادگی بود. چنان‌چه امام خمینی^(ه) در کتاب کاشف‌الغطاء و در انتقاد به جوسازی‌های شاه با شعار حرکت به سوی «دروازه‌های تمدن» که تنها نمادهایش همین رفتارها بود، نوشت: «چرا از این تمدن آپولویس به امریکایی‌ها می‌رسد و فوتبالش به ما؟!»

بدیهی است جوامع هر چه به لحاظ فرهنگی، اقتصادی، استقلال و هویت و شخصیت فردی و ملی عقب‌افتاده‌تر و تحقیر شده‌تر باشند، بیشتر سعی در تقلید کور و شبیه‌سازی ظاهر خود می‌کنند و چون الگویی‌شان زنان فیلم‌ها، شوها، کاباره‌ها، مجله‌ها، کاتالوگ‌ها یا مدل‌ها است، خود را شبیه آنان می‌کنند. مرحوم دکتر شریعتی حدود ۴۰ سال پیش تحلیل رفتارشناسانه‌ی زیبا و بجایی از جوامع در این زمینه ارائه داد. او می‌گفت (مضمون): به امریکا رفتم، دیدم که دختران و زنان با یک لباس ساده، مثلاً یک شلوار جین معمولی و یک پیراهن روی آن می‌گردند. به اروپا آمدم که از امریکا عقب‌تر است، دیدم اینجا فرق دارد و دختران و زنان بیشتر به وضع ظاهرشان می‌رسند، مثلاً کت و دامنی پوشیده‌اند و یا ...، به تهران آمدم، دیدم زنان و دختران تهرانی، هم لباس‌های مد و مدل می‌پوشند و هم بسیار آرایش می‌کنند و خلاصه به دهات رفتم، دیدم کلفت خانگی خانوم، با ته مانده‌ی لوازم آرایشی که از خانه‌ی ارباب آورده، چنان آرایشی می‌کند که حتی در اماکن خاص غرب نیز دیده نمی‌شود.

پس این یک واقعیت است که انسان هر چه جاهل‌تر و عقب‌مانده‌تر باشد و هر چه بیشتر احساس حقارت نموده و عقده‌ای‌تر باشد، بیشتر سعی می‌کند تا در انظار عمومی با لباس‌ها یا آرایش‌های عجیب و غریب ظاهر گردد، تا به چشم بیاید. چرا که خودش را باور ندارد و تحقیر شده است. لذا خداوند متعال نیز در قرآن کریم به زنان امر می‌نماید که خود را مانند زنان دوره‌ی جاهلیت گذشته نمایش ندهید «... وَ لَا تَبْرَحْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى ... (الأحزاب، ۳۳) - ... و زیورنمایی نکنید، مانند زیورنمایی دوران جاهلیت گذشته ...».

البته پس از گذشت چند سال از انقلاب و درک غرب (دشمن) از نقش زن مسلمان در ساختار یک جامعه‌ی اسلامی، بنابر تهاجم فرهنگی در عرصه‌های متفاوت و از جمله «زن در جامعه‌ی اسلامی»، ترویج بدحجابی و ظاهر شدن در انظار عمومی با آرایش‌های بسیار در سرلوحه‌ی برنامه‌ها قرار گرفت. شاید بسیاری از بدحجاب‌ها و اهل آرایش در انظار عمومی و یا حتی بسیاری از مردم گمان کنند که این رفتارها شخصی است و ربطی هم به سیاست ندارد، اما وقتی جرج بوش رئیس جمهور وقت امریکا، در تبیین استراتژی سیاسی خود علیه جمهوری اسلامی ایران می‌گوید: سعی کنید مینی‌ژوپ را به ایران ببرید و رواج دهید، نقش سیاسی این ناهنجاری‌های رفتاری نیز آشکارتر می‌گردد. البته باید اذعان داشت که کار فرهنگی و اطلاع‌رسانی نسبت به تهاجم فرهنگی بسیار اندک بوده است.